

یادداشت های سفر

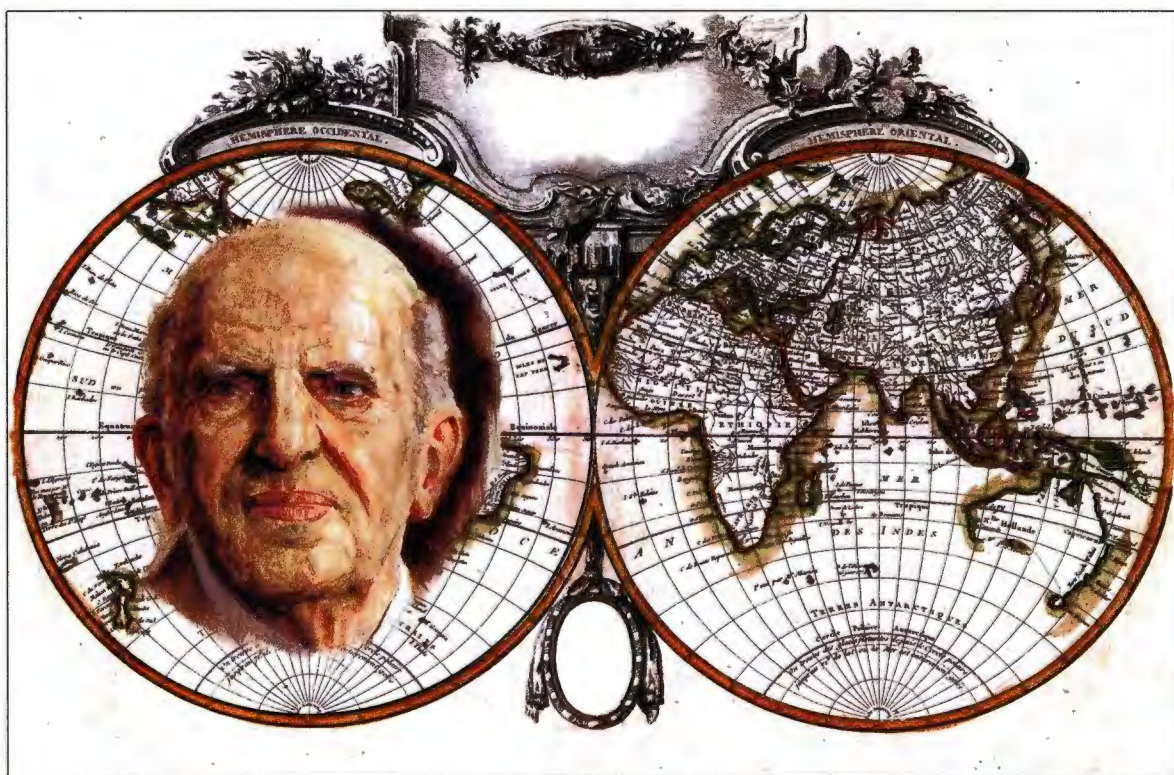
پروفسور محمد حسن گنجی

سفرهای آنکارا، لندن، پاریس، ژنو، رم، بیروت، کراچی، هند، علیگره، رانگون

بانکوک، هنگ کنگ، ژاپن و استرالیا

در سال های ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۱ شمسی

جلد اول



به کوشش غلامرضا سحاب

- سرشناسه : گنجی، محمد حسن، ۱۲۹۱ - ۱۳۹۱.
- عنوان و نام پدیدآور : یادداشت‌های سفر پروفیسور محمد حسن گنجی: سفرهای آنکارا، لندن پاریس، ژنو، رم، بیروت، کراچی، ... / به کوشش غلامرضا سحاب.
- مشخصات نشر : تهران: دنیای جغرافیای سحاب: موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، ۱۳۹۵.
- مشخصات ظاهری : ۱۸۴ ص.: مصور؛ ۲۲×۲۹ س.م.
- شابک : 978-600-93263-2-7: ۲۵۰۰۰۰ ریال
- وضعیت فهرست نویسی : فیبا
- یادداشت : نمایه.
- موضوع : گنجی، محمد حسن، ۱۲۹۱ - ۱۳۹۱ -- سفرها
- موضوع : گنجی، محمد حسن، ۱۲۹۱ -- خاطرات.
- موضوع : جغرافیدانان -- ایران -- سفرها
- موضوع : Geographers -- Iran -- Travel
- شناسه افزوده : سحاب، غلامرضا، ۱۳۲۷ - ، گردآورنده
- رده بندی کنگره : ۱۳۹۵ آ۳ / گ۶۹
- رده بندی دیویی : ۹۱۰/۹۲
- شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۳۷۳۳۶

یادداشت های سفر

مؤلف پروفیسور محمد حسن گنجی
 به کوشش غلامرضا سحاب
 مجری طرح نیما سحاب
 طراحی و صفحه آرایی مهین طاهری نیا (سحاب)، سعید ناظری
 طراحی جلد غلامرضا سحاب
 نمایه، تنظیم و آرشيو سيد مهدي آقامحمدباقر
 اغلب عکس ها به وسیله آقای دکتر گنجی غیر از چند مورد، در لحظه ثبت خاطره گرفته شده است.

ناشر دنیای جغرافیای سحاب و موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی
 چاپ و صحافی هامون
 شمارگان ۱۰۰۰ جلد
 چاپ اول - خرداد ماه ۱۳۹۵
 شابک ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۲۶۳-۲-۷
 قیمت ۲۵ هزار تومان
 کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشرین محفوظ است

نشانی دفتر دنیای جغرافیای سحاب: خیابان دکتر علی شریعتی، بالاتر از ظفر، خیابان آبان، پلاک ۸
 تلفن ۲۶۷۵۰۰۴۸-۲۶۷۵۰۰۴۶ ایمیل gholamrezasahab@yahoo.com

نشانی دفتر موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی: تهران میدان هفت تیر، ابتدای خیابان کریم خان، شماره ۱۷
 تلفن ۸۸۳۴۲۳۷۸-۸۲ ایمیل info@gitashenasi.com

یادداشت های سفر

پروفسور محمد حسن گنجی

سفرهای آنکارا، لندن، پاریس، ژنو، رم، بیروت، کراچی، هند، علیگره، رانگون

بانکوک، هنگ کنگ، ژاپن و استرالیا

در سال های ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۱ شمسی

به کوشش غلامرضا سحاب



مرکز مطالعه و تحقیق در تاریخ اسلام
مؤسسه پژوهشی و فرهنگی



مؤسسه پژوهشی و فرهنگی
گیتاشناسی
WWW.CITASHENASI.COM



دنیای خرافات و سحاب

فهرست

۷	پیشگفتار
۹	دیباچه
۱۰	یادداشت
۱۲	سرآغاز
۱۳	لندن، پاریس، ژنو و روم - مرداد تا مهر ماه ۱۳۲۹ش - ۱۹۵۰م
۴۵	استرالیا - مهر و آبان ماه ۱۳۳۵ش - ۱۹۵۶م
۶۳	هند (عنیگره) - دی ماه ۱۳۳۵ش - ۱۹۵۶م
۸۳	آنکارا - خرداد ماه ۱۳۳۸ش - ۱۹۵۹م
۹۱	رانگون، کراچی و بیروت - آبان ماه ۱۳۳۸ش - ۱۹۵۹م
۱۰۵	اروپا - دی ماه ۱۳۳۷ش - ۱۹۵۹م
۱۱۹	آنکارا - آبان ماه ۱۳۳۹ش - ۱۹۶۰م
۱۲۷	لندن و اروپا - آذرماه ۱۳۳۹ش - ۱۹۶۰م
۱۳۷	آنکارا - فروردین ۱۳۴۰ش - ۱۹۶۱م
۱۴۳	خاور دور، بانکوک، هنگ کنگ و ژاپن - پاییز ۱۳۴۱ش - ۱۹۶۲م
۱۷۱	نمایه فارسی
۱۸۱	نمایه لاتین

عناوین یادداشتهای سفر به ترتیب سال

جلد اول

- ۱- لندن، پاریس، ژنو، رم - مرداد تا مهر ماه ۱۳۲۹
 - ۲- استرالیا - مهر و آبان ماه ۱۳۳۵
 - ۳- هند، علیگره - دی ماه ۱۳۳۵
 - ۴- اروپا - دی ماه ۱۳۳۷
 - ۵- آنکارا - خرداد ماه ۱۳۳۸
 - ۶- رانگون، کراچی، بیروت - آبان ماه ۱۳۳۸
 - ۷- آنکارا - آبان ماه ۱۳۳۹
 - ۸- لندن و اروپا - آذر ماه ۱۳۳۹
 - ۹- آنکارا - فروردین ماه ۱۳۴۰
 - ۱۰- خاور دور، بانکوک، هنگ کنگ و ژاپن - مهر ماه ۱۳۴۱

عناوین سفرنامه های در دست چاپ

 - ۱۱- ژنو - فروردین ماه ۱۳۴۲
 - ۱۲- آنکارا - آبان ماه ۱۳۴۲
 - ۱۳- اروپا و آمریکا - تیر ماه ۱۳۴۳
 - ۱۴- اروپا - مرداد ماه ۱۳۴۴
 - ۱۵- سوئیس، چک اسلواکی، شوروی - خرداد ماه ۱۳۴۵
 - ۱۶- ژنو، پاریس، لندن و مونترال - فروردین ماه ۱۳۴۶
 - ۱۷- ژنو، اسپانیا، سوئیس، انگلستان و بلژیک - خرداد ماه ۱۳۴۷
 - ۱۸- پاکستان - مهر ماه ۱۳۴۷
 - ۱۹- هندوستان - آذر ماه ۱۳۴۷
 - ۲۰- هنگ کنگ، ژاپن و تایلند - تیر و مرداد ماه ۱۳۴۹
 - ۲۱- سوئیس و فرانسه - مهر ماه ۱۳۴۹
 - ۲۲- ژنو - فروردین ماه ۱۳۵۰
 - ۲۳- شیخ نشینان خلیج فارس - فروردین ماه ۱۳۵۰
 - ۲۴- لندن - دی ماه ۱۳۵۰
 - ۲۵- کانادا - مرداد ماه ۱۳۵۱
 - ۲۶- مالزی، سنگاپور و تایلند - شهریور ماه ۱۳۵۱
 - ۲۷- ژنو - آذر ماه ۱۳۵۱
 - ۲۸- فنلاند و اروپا - مرداد ماه ۱۳۵۲
 - ۲۹- هنگ کنگ - مهر ماه ۱۳۵۲
 - ۳۰- هندوستان - آذر ماه ۱۳۵۳
 - ۳۱- آمریکا و انگلستان - اسفند ماه ۱۳۵۳ و فروردین ماه ۱۳۵۴
 - ۳۲- آمریکا و انگلستان - آبان ماه ۱۳۵۴
 - ۳۳- عتبات عالیات - بهمن ماه ۱۳۵۵
 - ۳۴- فرانسه و یونان - مرداد و شهریور ماه ۱۳۵۶
 - ۳۵- چین و هنگ کنگ - مرداد و شهریور ماه ۱۳۵۷
 - ۳۶- ژنو - مهر و آبان ماه ۱۳۶۳
 - ۳۷- کانادا - مرداد ماه ۱۳۶۶
 - ۳۸- آلمان و انگلستان - مرداد و شهریور ماه ۱۳۶۸
 - ۳۹- آلمان - اسفند ماه ۱۳۶۹
 - ۴۰- آنکارا - مرداد ماه ۱۳۷۰
 - ۴۱- سوئیس و انگلستان - آبان و آذر ماه ۱۳۷۰
 - ۴۲- انگلستان - فروردین ۱۳۷۷
 - ۴۳- کره جنوبی - ۱۳۷۹
 - ۴۴- انگلستان - مهر ماه ۱۳۸۱
 - ۴۵- فرانسه - فروردین ماه ۱۳۸۸
 - ۴۶- لندن - شهریور ماه ۱۳۸۸

پیش گفتار

در مقدمه ای که بر جلد اول از این سری انتشارات تحت عنوان "مرد جهانی از بیرجند" - خاطرات ایام تحصیل دکتر محمد حسن گنجی" در پائیز ۱۳۸۹ نوشته بودم بطور کلی اشاره به زمان و مقتضیات انتشار آن کتاب بعمل آمده است ولی از آنجائی که بسیاری از خوانندگان عزیز ممکن است از وجود کتاب فوق الذکر بی اطلاع مانده و یا آن را نخوانده باشند در این مختصر یادآور می شوم که من به توصیه و راهنمایی یکی از معلمین دانشمند و دور اندیش خود در مدرسه شوکتیه بیرجند از اوان نوجوانی تحصیل در آن مدرسه، عادت کرده بودم که هرروز وقایع و حوادث مهم روزانه را یادداشت کنم و هم اکنون یادداشت های پراکنده ای درباره آن زمان ها یعنی سال های دهه اول قرن حاضر در کتابخانه من بسیار دیده می شود ولی از سال های ۱۳۲۰ به بعد که با تقویم های جدید و سررسیدهای بانکی آشنا شدم یادداشت های خود را روزانه در صفحات آنها می نوشتم که اکنون حدود ۷۰ جلد از آن نوع در کتابخانه ام وجود دارد و به کمک همان مجلدات است که توانستم کتاب عظیم "جغرافیا در ایران از دارالفنون تا انقلاب اسلامی" را در سال ۱۳۶۷ و "مرد جهانی از بیرجند" را سال گذشته منتشر سازم و این کتاب اخیر در صور تقریبی تهیه شده بود که مورد استقبال و تحسین بسیاری از منتقدین قرار گرفت و بعضی آن را روش نوینی در بیوگرافی نویسی دانستند (اطلاعات).

در همان مقدمه هم چنین یاد آورشدم که من از برکت هوشناسی در ایران و دانش عمومی آن در جهان که بنیانگذار اولی و مبلغ دومی بوده ام توانستم در سال های اول تاسیس هوشناسی (۱۳۳۵-۱۳۴۷) با وجود مشکلات فراوان دولت های وقت مسافرت های زیادی به کشورهای سه قاره آسیا و اروپا و امریکای شمالی بعمل آوردم که تقریباً تمام آن مسافرت ها به خاطر ماموریت های دولتی و علمی یا مشارکت افراد در کنگره ها، سمپوزیوم ها و همایش های علمی در باره جغرافیا یا هوشناسی و اقلیم شناسی صورت می پذیرفت.

من در تمام این مسافرت ها که تعداد آنها از ۵۰ تجاوز می کند یادداشت های روزانه خود را برای هر مسافرت در جزوه یا کتابچه جداگانه ای می نوشتم و اکنون ۴۶ جزوه مختلف از ۱۰ تا ۱۵ صفحه تا ۱۰۰ صفحه در باره این مسافرت ها موجود دارم در این مسافرت علاوه بر انجام ماموریتی که به خاطر آن انجام می شد مانند مسافرت های ترکیه در رابطه با پیمان مرکزی (سنتو) آنچه می دانستم یا مشاهده می کردم درباره شرایط جغرافیائی کشور مقصد می نوشتم.

از دانشگاه ها و موسسات علمی و فنی و از مناظر تاریخی دیدار بعمل می آوردم با شخصیت های جهانی ملاقات و گاهی مصاحبه می کردم که همه را در جزوه های مربوط یادداشت می کردم. گذشته از این وضع زندگی خود را از لحاظ رفت و آمدها و خورد و خوراک های روزانه یادداشت می کردم که از نظر شرح زندگی و وضع علمی یک استاد دانشگاه یا یک مدیر و رئیس مسئول دولتی در سال های قبل از انقلاب اسلامی خواندن آن برای بعضی از خوانندگان خالی از اهمیت و لطف نخواهد بود.

در مقدمه کتاب "مرد جهانی از بیرجند" تصریح شده که فکر زنده کردن این یادداشت ها در ذهن من موقعی قوت گرفت که همکاران دانشگاهی مخصوصاً در دانشگاه شهید بهشتی همین که از وجود آنها اطلاع پیدا کردند مرا به بازنگری و انتشار آنها تشویق کردند و در نتیجه همان تشویق ها بودند که کتاب "بسان رود" به وسیله نویسنده چیره دست معاصر امیر حاج صادقی و کتاب "مرد جهانی از بیرجند" بر اساس همین یادداشت ها تدوین و منتشر شد.

اکنون به تشویق همان دوستان و با همکاری همان عزیزان است که مصمم هستم اصل یادداشت ها را که همه در زمان های گذشته نوشته شده به همان صورت و بدون کمترین دخالتی جز حذف پاره ای مطالب که در اجتماع فعلی پسندیده نیست منتشر سازم ولی در این اقدام چند هدف دیگر هم دارم از جمله دانش افزائی یعنی فراهم ساختن اطلاعاتی درباره گذشته های اقوام و دولی که امروز به صورتهای دیگر تحول پیدا کرده اند و نیز فراهم کردن زمینه برای مقایسه وضع امروز کشورمان با وضع ایام قبل

از انقلاب اسلامی و از همه این ها مهمتر به خاطر اینکه این یادداشت ها درسی باشد برای جوانان ما که بدانند پدران و مادران آنان در چه شرایطی زندگی می کرده اند .

این یادداشت های مسافرت به ترتیب زمانی که مسافرت ها به وقوع پیوسته قرار داده شده و چنین است که جلد حاضر مربوط به سفرهای انگلستان ، استرالیا ، هندوستان، استرالیا، خاور دور، ژاپن، ترکیه و بیرمائی که در سال های ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۱ شمسی به وقوع پیوسته تخصیص داده شده است و از آنجائی که سیستم تدوین و تنظیم و ارائه مطالب و جایگزینی عکس ها و قطع کتاب "مرد جهانی از بیرجند" مورد قبول و تحسین خوانندگان واقع شده کتاب فعلی هم بر همان سیاق صورت پذیرفته است به این معنی که خانم رحیمی منشی سابق موسسه جغرافیائی و کارتوگرافی سحاب زحمت خواندن دستخط ها و انتقال آن به کامپیوتر را عهده دار بوده و دوست دانشمندم غلامرضا سحاب و همسر مهربانس سرکار خانم مهین طاهری نیا لطف کرده تدوین و تنظیم و فصل بندی و صفحه آرایی و انتخاب عکس های مناسب از میان صدها عکس بر عهده داشته اند و آقای سعید بختیاری مدیر محترم موسسه گیتاشناسی مانند همیشه موجبات تسهیل تمام خدمات جانبی را فراهم ساخته است که بدینوسیله مراتب سپاس و امتنان خود را به همه آنها تقدیم می کنم.

در اینجا لازم است از ریاست و اولیای محترم دانشگاه بیرجند تشکر و قدردانی شود و امیدوارم خداوند متعال به من توفیق عنایت فرماید تا بتوانم همراه آنها کمک های معنوی ثمر بخش بیشتری به اعتلای مقام دانشگاه بیرجند ابراز نمایم.
دوستان دانشمندم جناب آقای حسن ابطحی راد و جناب آقای دکتر محمد حسین ضیاء توانا که زحمت ویرایش و اصلاح متن کتاب را با صبر و حوصله و وسواسی باور نکردنی انجام داده و همچنین با یاری و پیگیری جناب آقای دکتر کیانوش کیانی هفت لنگ توانستم تنظیم سفرنامه ها را به اتمام برسانم تشکر و قدردانی می کنم.
در پایان ضروری می دانم از همسر فقیدم لطیفه جوادزاده که در طول قریب ۷۰ سال زندگی مشترک گرفتاری ها و ناراحتی ها و فقر محسوس مادی مرا با صبر و حوصله تحمل کرد به نیکی یاد کنم و شادی روان او را از قادر متعال مسئلت دارم .

محمد حسن گنجی

استاد ممتاز دانشگاه تهران

تهران تیرماه ۱۳۹۰

کتابی که پیش رو دارید، مجموعه‌ای از یادداشت‌های سفرهای دکتر محمد حسن گنجی است. او بنیانگذار جغرافیای نوین و بنیانگذار علم هواشناسی در ایران بود. یک قرن زندگی کرد و تمامی زندگی او در سفرهایی سپری شد که یا به قصد تحصیل و یا به قصد تحقیق و پژوهش به سرزمین‌های مختلف انجام می‌شد. برای یک مرد جغرافیا، غیر از این ممکن نیست. جغرافیای زندگی او هرگز در محل زندگی محدود نشد. او در هر سفر، هر آنچه را که می‌دید و می‌شنید و حس می‌کرد و تجربه می‌کرد، در ساعت‌هایی که از تحقیق و پژوهش و تدریس‌های می‌یافت در دفترچه‌ای ثبت و ضبط می‌کرد تا شاید روزی تورق در آنها یادآور لحظات تلخ و شیرین رنج‌ها و مرارت‌های یک دانشمند باشد و یا تجربه‌ای ارزنده برای دیگران و یا راهی روشن برای آیندگان.

در لابه‌لای این یادداشت‌ها نکات قابل توجهی وجود دارد. یادداشت‌های سفرهای او حاوی زندگی شخصی‌اش، استراحت و اوقات فراغت، گشت و گذار و خرید کردن و مریضخانه رفتن و ... است.

علاوه بر این، این مجموعه یادداشت، تصویری روشن از زندگی اجتماعی مردمی را به نمایش می‌گذارد که در آن عصر و آن دوره، مقارن با حیات استاد زندگی کرده‌اند. معیشت و اقتصاد، روابط اجتماعی متقابل، خواسته‌ها و نیازها، امکانات و توانایی‌های فردی و جمعی و روح حاکم بر زندگی جاری مردم در لابه‌لای این یادداشت‌ها، قابل استخراج است. این کتاب نه خاطرات شخصی سفرهای یک دانشمند، بلکه روزنگاری از سفرهای یک انسان کنجکاو و دقیق است که هرچه را می‌دیده و می‌شنیده به ثبت رسانده است.

در میان این دست‌نوشته‌ها که به دقت هم نگاشته شده‌اند، اوضاع سیاسی حاکم بر جهان هم قابل جست‌وجو و کنکاش است. دکتر گنجی در این خاطرات سفر به نکاتی اشاره دارد که می‌تواند بر دانستنی‌هایی از تاریخ سفر و گردشگری هم تاثیرگذار باشد. چگونگی مسافرت، نرخ بلیت، نوع پروازها، اقامت، اماکن تفریحی کشور مقصد و جاذبه‌های آن، همه و همه با ظرافت و دقت ثبت شده‌اند. این مجموعه یادداشت در نهایت به توصیه دوستان و همکاران دکتر گنجی گردآوری شد تا گنجینه‌ای شود از خاطرات زندگی شخصی یک دانشمند بزرگ و اینکه او که بود و چگونه زندگی کرد.

دکتر محمد حسن گنجی از مرداد ۱۳۲۹ تا شهریور ۱۳۸۸ شمسی مجموعاً ۴۶ سفر خارجی داشته است. به همراه مجموعه یادداشت‌های به جا مانده از او، عکس‌هایی هم وجود دارد که همگی با دوربین شخصی او عکاسی شده‌اند. بواقع دکتر گنجی کار ثبت خاطرات سفر خود را شخصاً و با دقتی ستودنی پی‌گیری می‌کرده‌اند.

من، افتخار آن را داشتم که در تمامی مراحل تنظیم این خاطرات در جلسات پیاپی که در منزل ایشان برگزار می‌شد، یار و همراه ایشان باشم. برای انتشار این مجموعه کتاب، هفته‌ای دوبار جلسه داشتیم و از این رومدیریت انتشار مجموعه یادداشت‌های سفر به من سپرده شد. قرار شد تا خاطرات هر ۱۰ سفر در یک کتاب منتشر شود و در نهایت ۴ جلد شامل ۴۶ عنوان سفرنامه کتاب به عنوان یادداشت سفرهای دکتر محمد حسن گنجی منتشر شود. جلد نخست این مجموعه کتاب که پیش روی شما است با نظارت کامل دکتر محمد حسن گنجی آماده شده است اما متأسفانه عمر ایشان یاری نکرد تا کار به اتمام برسد.

دکتر محمد حسن گنجی در ۲۹ تیر ماه سال ۱۳۹۱ و در صد سالگی از دنیا رخت بر بست. وی تا پیش از فوت در سلامت کامل به سر می‌برد اما یک هفته پیش از اینکه قرار گذاشته بود تا مقدمه نویسی کتاب را آغاز کند از دنیا رفت. پس از درگذشت این استاد فرزانه، کار تا مدتی متوقف ماند اما مجدداً ویرایش نهایی و تنظیم صفحات صورت گرفت تا احیاناً خطاهای غیرقابل پیش‌بینی هم برطرف شود. موسسه گیتاشناسی و دنیای جغرافیای سحاب که پیش از این، کتاب "مرد جهانی از بیرجند"؛ با نگاه به "خاطرات ایام تحصیل دکتر محمد حسن گنجی" منتشر کرده است هم اکنون جلد نخست این مجموعه کتاب را تقدیم حضور شما بزرگواران می‌کند.

در اینجا لازم می‌دانم از زحمات جناب آقای عزیز رضایی خواهر زاده دکتر گنجی و همسر گرامیشان که پیوسته همراه و همگام او بوده و پس از درگذشت استاد با برپایی مراسم مختلف در تهران و بیرجند یاد ایشان را گرامی داشتند تشکر و قدردانی کنم و همچنین از هنرمند وارسته استاد منوچهر مشیری که از زندگی دکتر گنجی در زمان حیات ایشان دو فیلم مستند و ارزشمند به نام‌های "آخرین باران سال" و "صد سالگی" با بهترین کیفیت کارگردانی نموده و تصویر دکتر گنجی را به یادگار گذاشته‌اند تشکر می‌کنم. از آقای دکتر جواد مکانیکی که پیگیر انتشار این کتاب و سایر مجلدات بعدی آن هم هستند قدردانی و از انجمن بیرجندپها که آقای دکتر گنجی از پایه‌گذاران آن بوده‌اند و پیوسته نام و یاد او را در خاطره‌ها زنده نگه داشتند هم تشکر می‌کنم.

یادداشت

دکتر محمدحسن گنجی که به حق او را پدر علم جغرافیای نوین ایران لقب داده اند، در خرداد ماه ۱۲۹۱ در بیرجند دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در مدرسه شوکتیه بیرجند گذراند و تحصیلات عالی خود را در مقطع لیسانس، در تهران در دارالمعلمین عالی در رشته تاریخ و جغرافیا در سال ۱۳۱۲ به پایان رساند. در همان سال در آزمون اعزام دانشجو به خارج شرکت کرد و رتبه اول را به دست آورد و برای ادامه تحصیل در دانشگاه ویکتوریای منچستر، رهسپار انگلستان شد و در سال ۱۳۱۷ موفق به دریافت مدرک فوق لیسانس در رشته جغرافیا گردید.

بازگشت او به ایران فرصتی استثنایی برای دانشگاه نوپای تهران بود تا وی و تنی چند از همکارانش گروه جغرافیای دانشگاه تهران را با دیدگاهی علمی راه اندازی کنند. او تا سال ۱۳۳۱ با رتبه دبیری در دانشگاه تهران به تدریس جغرافیا پرداخت و در شهریور همان سال با استفاده از فرصت مطالعاتی به آمریکا رفت و در دانشگاه کلارک ثبت نام و در سال ۱۳۳۳ از پایان نامه دکترای خود با موضوع آب و هوای ایران، دفاع کرد و به دریافت درجه دکترا در جغرافیا نایل آمد. بازگشت او به ایران مقارن با بحث و بررسی درباره راه اندازی تشکیلات هواشناسی در ایران بود، که در آن زمان با افزایش پروازها و گسترش فرودگاههای کشور، تأسیس آن ضروری می نمود، هرچند کسی که دانش برپایی و مدیریت چنین سازمانی را در ایران داشته باشد، شناخته شده نبود. تا آنکه دبیر کل سازمان جهانی هواشناسی، دکتر محمد حسن گنجی را که هنوز به ایران نرسیده بود به منظور برپایی سازمان هواشناسی به مقامات ایرانی پیشنهاد کرد. با برپایی سازمان هواشناسی در ایران توسط دکتر محمدحسن گنجی، پیشرفتهای جهش وار این سازمان در ایران مورد توجه سازمان جهانی هواشناسی قرار گرفت. از این رو دبیر کل سازمان هواشناسی جهانی وی را به سمت رئیس هواشناسی منطقه آسیا برگزید.

دکتر محمدحسن گنجی از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۶ در سمت مدیر کل سازمان هواشناسی کشور خدمت و در این مدت دهها کارشناس نخبه هواشناسی تربیت کرد. او برای مدتی در سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۸ در سمت معاون مالی و اداری دانشگاه تهران به خدمت پرداخت و در سالهای میان ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۳ مدیر گروه جغرافیای دانشگاه تهران بود.

او در سال ۱۳۵۲، انجمن جغرافیدانان ایران را بنیاد نهاد و تا سال ۱۳۵۷ ریاست آنرا عهده دار بود؛ همچنین در سالهای ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۴ ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران را برعهده داشت و در سال ۱۳۵۵ به درجه استادی ممتاز ارتقا یافت و در همان سال از خدمت دانشگاهی بازنشسته شد؛ اما دیری نپایید که در اسفند همان سال مأموریت یافت تا دانشگاه بیرجند را تأسیس نماید. او که این کار را فرصتی برای ادای دین به مدرسه شوکتیه تلقی میکرد، با طیب خاطر این مأموریت را پذیرفت.

مسئولیتهای دکتر محمد حسن گنجی در سالهای پیش از انقلاب اسلامی به گفته دوستان و همکاران نزدیکش او را به یکی از اندک شمار تکنوکراتهای ایرانی بدل ساخته بود که مجهز به دانش روز جهان بودند. اما این مسئولیتها که نیاز به برقراری ارتباط با برخی از سران حکومتی در رژیم سابق داشت، موجب پدید آمدن برخی بدگمانیها در اوایل انقلاب نسبت به او شده بود و باعث گشت تا محیط های علمی کشور از وجود وی بی بهره مانند. لیکن دیری نپایید که این بدگمانیها رنگ باخت و مراکز علمی کشور رفته رفته برای بهره گیری از دانش و تجربه هایش او را دعوت به همکاری نمودند.

با آغاز جنگ تحمیلی، او مشتاقانه با ستاد مرکزی سپاه پاسداران، برای ایجاد بخش کارتوگرافی به منظور ترسیم نقشه های مورد نیاز از مناطق جنگی همکاری نمود. در سالهای پس از پیروزی انقلاب، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی نخستین مرکز علمی بود که رسماً از او در سال ۱۳۶۴ دعوت به همکاری کرد و دکتر محمدحسن گنجی از آن تاریخ تا پایان عمر، در سمت های عضو هیئت علمی، عضو، و مشاور عالی بخش جغرافیا در آن مرکز به کار علمی اشتغال داشت.

همچنین وی از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ مشاور سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح کشور بود و از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۹۱ به عنوان

مشاور با دانشکده علوم زمین در دانشگاه شهید بهشتی همکاری داشت. دکتر محمدحسن گنجی در طول سالها خدمات علمی در مراکز دانشگاهی و دیگر مراکز علمی کشور، مفتخر به دریافت ۶۳ تقدیرنامه و جایزه از سازمانها و نهادهای علمی داخلی و خارجی گشته بود. دریافت جایزه ویژه دانشمند برگزیده سال ۲۰۰۱ جهان در زمینه هواشناسی، دریافت جایزه چهره ماندگار در سال ۱۳۸۳، دریافت نشان درجه یک دانش در سال ۱۳۹۰ از مهمترین این جایزه ها است. همچنین وی در سال ۲۰۰۰ در بیست و یکمین نشست اتحادیه جهانی جغرافیایی که در شهر سنول کره جنوبی برگزار شد، به عنوان یکی از ۱۵ جغرافیدان برجسته جهان در سده ۲۰ میلادی شناخته شد.

دکتر محمدحسن گنجی در طول ۲۷ سال همکاری پرثمر با مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، افزون بر راهنمایی علمی بسیاری از مشتاقان دانش، ۴۵ مقاله تألیف کرد و ۲۷ مقاله را به قصد ویرایش علمی از نظر گذراند. به سبب همین پیوستگی طولانی مدت، خانواده او کتابخانه، اسناد و یاداشتهای ارزشمند ایشان را به آن مرکز اهدا کردند. این مجموعه ارزشمند بزودی در مکانی مشخص و متناسب مستقر و برای استفاده پژوهشگران آماده خواهد شد.

اینک مایه بسی خرسندی است، که خاطرات ۴۶ سفر او به فرنگ در چهار جلد به صورت شایسته ای برای چاپ آماده خواهد شد و جلد اول آن به زیور طبع آراسته و به همت جناب آقای غلامرضا سحاب مدیر دنیای جغرافیای سحاب برای چاپ آماده گشته و به محضر علاقمندان آثار آن استاد گرانقدر تقدیم میشود.

کاظم موسوی بجنوردی

رئیس مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

(مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)



سال ۱۳۲۹ شمسی برابر بود با بخشی از سال ۱۹۵۰ میلادی یا سال وسط قرن بیستم و در آن سال در تهران شایع شده بود که سرویسهای هواپیمایی مسافرین را با تخفیف قابل توجه و دریافت کرایه به اقساط می پذیرند. در آن سال من، به عنوان دبیر دانشگاه در هفته چند ساعتی به صورت پاره وقت در دانشکده ادبیات، جغرافیا درس می دادم. تعداد دانشجویان اندک و برنامه تدریس هم نا مرتب و عملاً در اختیار مدرس بود و هیچ نوع آئین نامه ای که حاکم بر نحوه تدریس و ساعات کار و منابع تحصیل باشد وجود نداشت. بیشتر مدرسین دانشگاه تهران که تنها دانشگاه در مرکز کشور بود، به موازات تدریس دانشگاهی، مشاغلی در خارج دانشگاه نیز داشتند. از جمله من، اول در اداره بررسیهای اقتصادی بانک ملی ایران و بعد در دارالترجمه بانک انگلیس در ایران و خاور میانه، در هفته چند ساعتی کار می کردم.

در چنین شرایطی یک روز در دانشکده ضمن صحبت از تخفیف های نیمه قرنیه هواپیمایی ها، من و دوستم حسینعلی سلطان زاده پسیان که از سال ۱۳۰۹ با هم در دارالمعلمین درس می خواندیم و بعد هم هر کدام پنج سال در دانشگاه منچستر با همدیگر سرگرم تحصیلات تکمیلی بودیم، به این فکر افتادیم که از فرصت استثنائی استفاده کرده و به اتفاق همسرهای خود یک مسافرت توریستی به انگلستان انجام دهیم و طولی نکشید که این فکر را به مرحله عمل درآوردیم. منتهی با این تفاوت که همسر پسیان به خاطر بچه داری حاضر به مسافرت نشد و در نتیجه من و همسر و پسیان مقدمات سفر را فراهم کردیم.

تصور می کنم نقری ۱۲۰۰ تومان بابت بلیط رفت و برگشت تهران - لندن به نمایندگی هواپیمایی انگلیس در ایران پرداختیم و سفر یکی دو ماهه ما به لندن و برگشت از طریق پاریس، ژنو، رم و بیروت صورت گرفت.

اکنون که بیشتر از نیم قرن از آن زمان گذشته عین یادداشتهای آن سفر را به صورتی که روز به روز نوشته شده و در آن تاریخ هیچ گونه برنامه ای برای انتشار آن در آینده منظور نظر نبوده برای سرگرمی خوانندگان و کسب اطلاع بر شرایط اقتصادی و اجتماعی آن روزگار تقدیم خوانندگان می نماید.

دکتر محمد حسن گنجی
تهران مهرماه ۱۳۸۷



یادداشت های سفر

لندن - پاریس - ژنو - رم

مرداد ۱۳۲۹ شمسی - اوت ۱۹۵۰ میلادی



فرودگاه نیکوزیا

ساعت ۱-۳۰ به وقت تهران یا ظهر محلی از نیکوزیا حرکت کردیم. هنوز هواپیما اوج نگرفته بود که قبرس از نظر ناپدید شد و دوباره مدیترانه زیر پای ما بود. در هواپیما پذیرائی خیلی خوب می شد و ناهار مفصلی به ما دادند و وسایل سرگرمی از قبیل انواع کتابها و مجلات به حد کافی وجود داشت. پرواز ما از فراز جزایر دود کانیز^۷ و رودزیا^۸ (رودس) بود که اغلب سنگلاخ و خالی از جمعیت به نظر می رسید.

مناظر جنوب کشور یونان و مخصوصاً راههای کوهستانی و جنگلهای پراکنده کوهستانهای جنوب این کشور خیلی نشاط انگیز بود. در حدود ساعت ۴۵-۱۵ تهران خاک ایتالیا را مشاهده کردیم و هواپیما به اصطلاح میج پای ایتالیا را قطع کرد و به ساحل غربی آن رسید. در قسمت کوهستانی، منظره جنگل و شهرهای متعدد که تمام به رنگ قرمز مشاهده می شد، مخصوصاً دیدنی بود. اما در حدود ناپل در طول ساحل غربی نظم و ترتیب مخصوص مزارع حکایت از یک اقتصاد کشاورزی علمی می کرد. شهر ناپل را به خوبی تماشا کردیم. کمی بعد هواپیما طوافی دور آتشفشان خاموش وزو^۹ زد که اگر چه از نظر مسافران ناراحت کننده بود، ولی منظره فراموش نشدنی از آتشفشان به ما می داد. ساعت ۱۶ هواپیما در فرودگاه رم فرو نشست. فرودگاه رم بسیار بزرگ و برخلاف فرودگاههای جاهای دیگر که با آسفالت ساخته شده بود این فرودگاه از قطعات آهن که به هم پرچ شده پوشیده شده است. خرابه های رم قدیم و تپه های اطراف شهر رم در فرودگاه کاملاً نمایان بود. در اینجا قریب یک ساعت و نیم توقف کردیم و ساعت ۳۰-۱۷ به وقت تهران، هواپیما که این دفعه خلبان و مهمانداران آن به کلی عوض شده بودند از رم حرکت کرد.

در موقع حرکت از رم هواپیما لاینقطع اوج می گرفت تا اینکه به ارتفاع ۲۸۰۰ متری رسید و در این ارتفاع بود که پرواز افقی و معمولی خود را شروع کرد.

ساعت ۷-۱۵ صبح به وسیله هواپیمای B.O.A.C. و به اتفاق لطیفه^۱ و پسیان^۲ و پاشا امیر فضل^۳ از فرودگاه مهرآباد حرکت کردیم. در فرودگاه تمام فامیل لطیفه به علاوه محمدعلی^۴ و حسام^۵ و عقیلی^۶ با خانهایشان برای بدرقه ما آمده بودند.

طولی نکشید که هواپیما اوج گرفت. بعد از یک ربع دیگر به اصطلاح ترس ما ریخت و ما کاملاً راحت بودیم. مناظر ایران از ارتفاع ۲۰۰۰ متری که ارتفاع معمولی پرواز هواپیما بود، کاملاً دیدنی ولی در عین حال مأیوس کننده بود. چون دوری آبادیها از یکدیگر و کمی آبادی حکایت از کم جمعیتی و فقر می کرد. از مناظر ایران دیدنی تر و وحشتناک تر مناظر خراب عراق بود که کویر و صحرای به تمام معنی و زندگی در آن منحصر به سواحل و کناره های دجله و فرات و یا نخلستانهای متفرق و دور از یکدیگر بود. همین که از ارتفاعات غربی عراق گذشتیم و وارد کوههای شام شدیم منظره به کلی فرق کرد و به جای صحرای خشک و بی فروغ، جنگلهای خوش منظره و جالب شامات جلب توجه می کرد. از مناظر زراعتی سوریه به خوبی معلوم بود که چقدر زراعت و جنگلداری علمی در این کشور ترقی کرده است.

در حدود ساعت ۱۱ به وقت تهران از فراز شهر خشک دمشق گذشتیم و کمی بعد شهر خوش منظره و باصفای تریپولی و ساحل مدیترانه نمودار شد.

در روی دریای مدیترانه هواپیما مجدداً اوج گرفت و آب دریا که رنگ آبی سیری داشت، در پشت لکه های ابر منظره مخصوصی به وجود می آورد. هواپیما با آرامشی تمام در اوج ۲۰۰۰ متر پرواز می کرد. در حدود ساعت ۱۲ به وقت تهران سواحل جزیره قبرس مشاهده شد. از خاک قرمز این جزیره یک وجب عاطل و باطل نمانده بود و تمام زیر زراعت بود مشاهده اشکال هندسی مزارع و الوان مختلف اراضی سبز و بایر و شخم زده شده واقعا دیدنی بود.

در نزدیکی ساحل قبرس هواپیما از ارتفاع خود می کاست. همین که در ساعت ۱۲ به حوالی نیکوزیا پایتخت قبرس رسیدیم در ارتفاع ۲۰۰ متر پرواز می کردیم. پائین آمدن هواپیما با اینکه به تدریج صورت می گرفت اسباب ناراحتی پسیان شده بود. ساعت ۱ در نیکوزیا فرود آمدیم و قریب یک ساعت و نیم در مهمانخانه فرودگاه توقف داشتیم. هوای نیکوزیا خیلی گرم و مرطوب و خفه کننده بود.

^۱ لطیفه جوادزاده همسر.

^۲ دکتر حسینعلی (سلطان زاده) پسیان همکلاسم در دارالمعلمین عالی و همسفرم در ۵ سال اقامت در انگلستان و از دوستان نزدیکم در تمام عمر.

^۳ جوانی که به وسیله همسایه به ما سپرده شده بود که به لندن برسانیم.

^۴ محمد علی گنجی برادر.

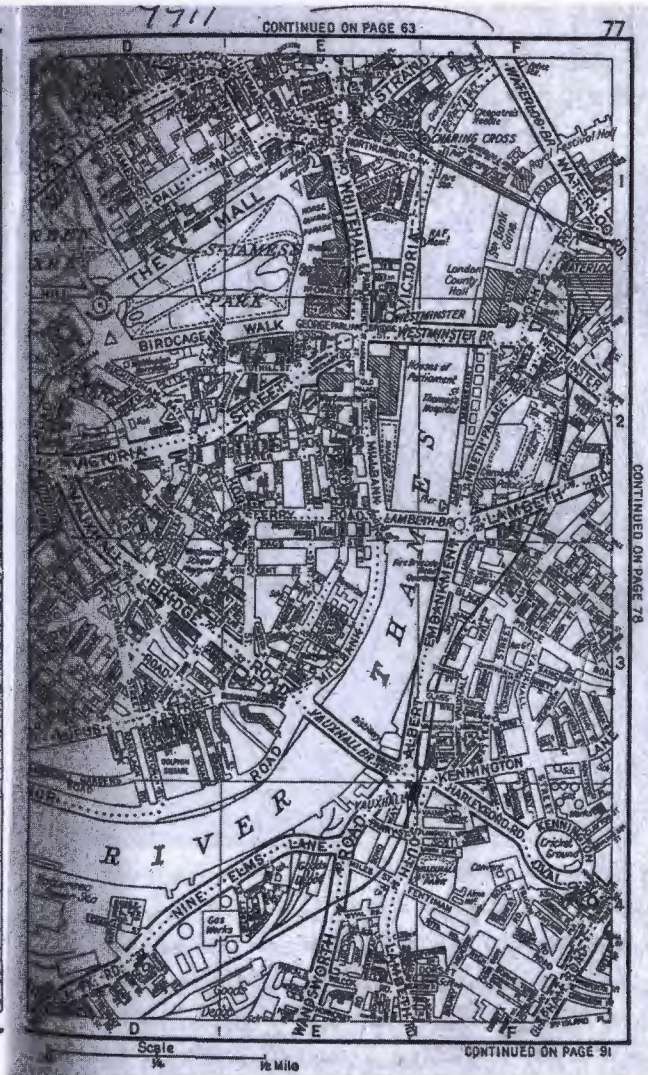
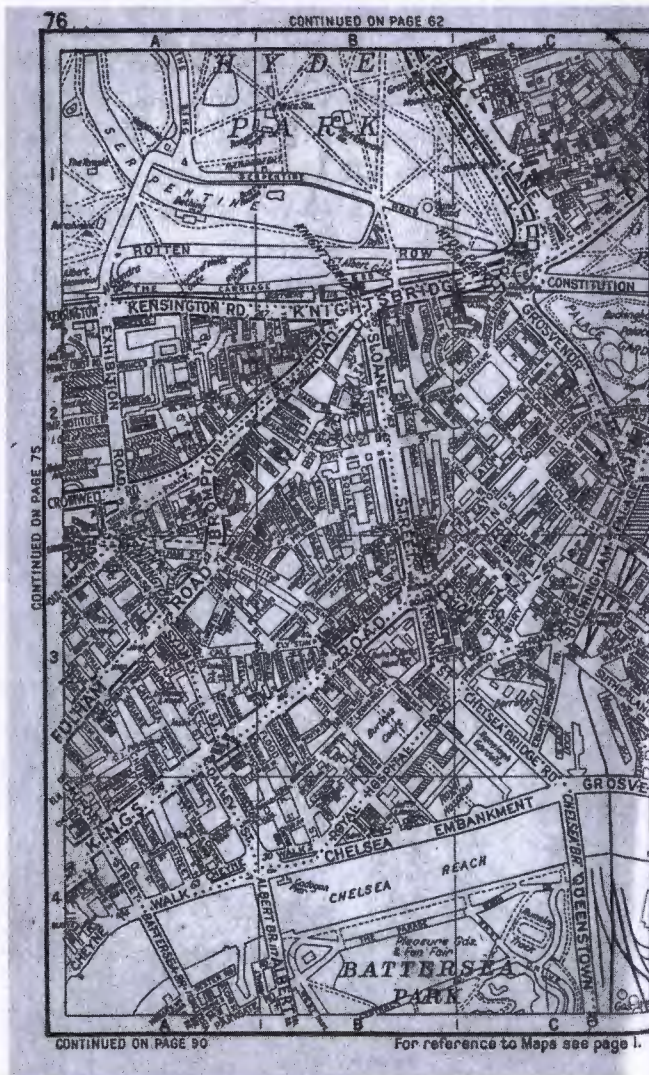
^۵ حسام الدین ضیائیان همدرس در دارالمعلمین عالی و نزدیکترین دوستم در تمام عمر.

^۶ جلال عقیلی مدرس دانشکده فنی و عضو ارشد بانک ملی ایران و دبیر شورای پول که در آن زمان رئیس مستقیم همسرم لطیفه بود.

^۷ Dodecanes

^۸ Rhodes

^۹ Vesovius



مرکز شهر لندن - هایدپارک - رودخانه تایمز (نقشه ۱۹۵۰)

طی این مسافرت در چند روز و حتی تا دو سال قبل دو روز و نصفی وقت لازم داشت.

در گمرک لندن با نهایت مهربانی و ادب با ما رفتار کردند و حتی یک جامه دان بزرگ را که از قالیچه و گونی دوخته شده بود، ابداً باز نکردند. معه‌ها برای خاطر پسیان و مخصوصاً پاشا /مین فضلی که آنها را به ما سپرده بودند تا حدود ساعت ۱۲ در فرودگاه ماندیم. بعد با اتوبوس مخصوص به مرکز B.O.A.C. انتقال یافتیم.

در پیدا کردن مهمانخانه به اشکال برخوردیم و بالاخره ناچار به مهمانخانه روبنس^{۱۰} نزدیک ایستگاه ویکتوریا انتقال یافتیم. ساعت ۳۰-۱ صبح خوابیدیم. به این ترتیب روز اول مسافرت ما به پایان رسید.

چهارشنبه ۲ اوت = ۱۱ مرداد ۱۳۲۹

ساعت ۷ صبح چشم خود را به روی ساختمانهای تیره و کدر مرکز لندن که پشت قطرات ریز باران مشاهده می شد باز کردم.

از کوه‌های آلپ که در تاریکی و در زیر ابر مستور بود چندان چیزی ندیدیم ولی در سوئیس دریاچه ها و شهرها که روشن بود منظره خوبی داشت. اینجا هواپیما حرکت های جزئی غیر معمولی از خود نشان می داد که اغلب مسافرین را به خواب اجباری وادار می کرد. طولی نکشید که چراغ های فراوان، مراکز جمعیت زیادی را به ما نزدیک می کرد. در حدود ساعت ۳۰-۱۲ به وقت تهران به آسمان لندن رسیدیم.

منظره شب شهر وسیع لندن و چراغهای رنگارنگ هرگز فراموشمان نخواهد شد. هوا بی اندازه صاف و مثل این بود که افق از میان رفته و آسمان به زمین پیوسته با این تفاوت که در آسمان، ستارگان سفید می درخشید و زیر پای ما ستارگان الوانی خودنمایی می کرد. تشخیص خیابانها کم کم مقدور و حتی حرکت ترن های سریع السیر به خوبی نمایان بود.

ساعت ۳۰-۱ به وقت تهران یا ساعت ۱۰ شب به وقت لندن در فرودگاه لندن فرود آمدیم. بدین ترتیب مسافت بین تهران و لندن را در یک روز و یا در حقیقت پس از ۱۵ ساعت پرواز و سه ساعت توقف، طی کرده بودیم. در صورتی که قبل از جنگ

¹⁰ Robins Hotel

امروز کاری که کردیم این بود که برای لطیفه یک پالتو خریدیم و ۵ لیره بیعانه آن را پرداختیم و قرار شد دو روز دیگر آن را تحویل بگیریم.



در هاید پارک لندن ۱۳۲۹

پنج شنبه ۳ اوت = ۱۲ مرداد ۱۳۲۹
هوای امروز بر عکس دیروز خیلی آفتابی و گرم بود. صبح زود صاحب خانه ما را بیدار کرد که هر چه زودتر کتابچه جیره‌بندی تهیه کنیم. بدین منظور من با لطیفه و پسیان به اداره جیره‌بندی محل رفته و پس از کمی انتظار کتابچه جیره‌بندی موقت گرفتیم. خانمی که کتابچه‌ها را صادر می‌کرد خیلی محبت کرده و تعدادی کوپن شیرینی فوق‌العاده به ما داد. امروز در مطب دکتر میرفخرائی نام نویسی کرده و بدین ترتیب جزو بیماران او در آمدیم. در انگلستان سیستم جدید بهداشت خیلی مفید و بی‌سابقه است. به این ترتیب که هر انگلیسی یا خارجی مقیم بایستی نزد دکتری اسم بنویسد و به محض اینکه نام او به ثبت رسید کلیه معالجه او بطور رایگان به وسیله دولت انجام گیرد. برای گردش به ناحیه ریچنت پارک^{۱۵} رفته و تصمیم گرفتیم از باغ وحش دیدن کنیم. شاید چندین هزار نفر به تماشای باغ وحش آمده بودند و ما بعد از نیم ساعت توقف در ردیف جمعیت وارد باغ شدیم. مشاهده حیوانات و طیور و خزندگان مختلف برای لطیفه که تا کنون باغ وحشی ندیده بود، خیلی جالب توجه بود. همین که از باغ وحش خارج شدیم، ناهار خوردیم و به قدری خسته بودیم که برای رفع خستگی به یک سینما پناه برده و چند ساعتی روی صندلی لم دادیم. از معایب کار ما این است که زیاد راه می‌رویم و خسته و کوفته به خانه بر می‌گردیم با اینکه چندین مرتبه در روز در اتوبوس یا ترن زیر زمینی می‌نشینیم. معذرا پیاده روی زیاد داریم. به منزل که برگشتیم معلوم

لطیفه را از خواب بیدار کرده او را متوجه باران دائمی و هوای لندن ساختم. مهمانخانه ما از مهمانخانه‌های درجه یک بود و حمام خصوصی داشت. پس از استحمام و صرف صبحانه به فکر محل مناسبی افتادیم. چون در این مهمانخانه برای دو نفر در شب ۵۰ شیلینگ برای اتاق و صبحانه مطالبه می‌کردند که از عهده ما خارج بود.

هوای بی‌اندازه سرد و برای ما که از گرمای طاقت فرسای تهران جدا شده بودیم، تأثیر آن خیلی بیشتر بود. تمام مردم زن و مرد پالتو و بارانی و چتر داشتند ولی ما و مخصوصاً لطیفه با لباسهای نازک و تابستانی در خیابانها راه افتادیم. قبل از همه چیز پاش را راه انداختیم. سپس با پسیان و لطیفه قدم زنان خود را به مرکز شهر رساندیم.

آنچه که قبل از همه چیز جلب توجه می‌کرد، گرانی فوق‌العاده اجناس بود. مخصوصاً چون با قیمت‌های قبل از جنگ انگلیس آشنا بودیم و از دور می‌شنیدیم که تنها در این کشور قیمت‌ها زیاد ترقی نکرده، نمی‌توانستیم باور کنیم که قیمت هر چیزی لااقل سه چهار برابر قبل از جنگ شده باشد.

در حدود ساعت ۱۱ باران و رگبار شدیدی گرفت و هوا بی‌اندازه سرد شد. ولی ما جز تحمل سرما چاره‌ای نداشتیم. چون جرأت خریدی در ما نمانده بود.

موقع ناهار به عادت سابق فقط یکی از رستوران‌های زنجیره‌ای به نام لایونز^{۱۱} را انتخاب کردیم و با کمال تعجب دیدیم که تمام تبدیل به سلف سرویس^{۱۲} شده و به ناچار به دنبال ده‌ها نفر دیگر به راه افتاده و ناهار را به هر نحوی بود به دست آورده و در رستوران شلوغ و پر جمعیت صرف کردیم.

ساعت ۳-۳۰ طبق قرار قبلی به ملاقات رفیق دیرین خود دکتر میرفخرائی^{۱۳} (گلچین گیلانی) رفتیم. او در نزدیکی خانه خود محلی برای ما تهیه کرد و قرار شد هفته‌ای هفت گینه برای اتاق دو نفری و نصف آن را برای اتاق یک نفری بپردازیم. به این ترتیب ساعت ۵ بعد از ظهر اثاثیه و لوازم خود را از روبنس هتل به شماره ۱۳ خیابان فیتزجون^{۱۴} انتقال دادیم.

محل جدید ما اگر چه به پای مهمانخانه قبلی نمی‌رسید ولی چون در محله نسبتاً خوش آب و هوا و آرامی قرار داشت به نظر بد نمی‌آید. لطیفه بلافاصله شروع به باز کردن جامه‌دانا کرد و طولی نکشید که اتاق ما مرتب و تمام گنجه‌های آن از اثاثیه ما پر شد.

^{۱۱} Lyon s Corner House

^{۱۲} Self service

^{۱۳} دکتر مجدالدین میرفخرائی (نزد ما معروف به دکتر میر) از همکلاسه‌های دارالمعلمین عالی و همسرهای ما به انگلستان بود که دیگر به ایران برنگشت. او پزشکی را در ایام جنگ جهانی دوم آموخت و به خاطر مشارکت او در جنگ (رانندگی آمبولانس) به او اجازه اقامت و داشتن مطب دادند. مدتها گوینده اخبار به فارسی در B.B.C و فیلمهای خبری بود و سالها پزشک رسمی سفارت ایران و مهمترین میزبان و کمک من در سفرهای انگلستان بود. او همان گلچین، شاعر نوپرداز است که در تاریخ ادبیات نوین فارسی اعتبار و مقامی دارد.

^{۱۴} 13 Fitz John Ave. Swiss Cottage N.W.3

^{۱۵} Regent Park

انگلیسی عادت می کند. ولی فیضی که صابون ماندن را به تن خود مالیده با راحتی تمام خود را با محیط همسازی کند.

شنبه ۵ اوت = ۱۴ مرداد ۱۳۲۹

صبح به سفارت ایران رفته با دکتر انصاری^{۲۰} و حمزوی^{۲۱} ملاقات کردیم. بعد بر حسب توصیه دکتر انصاری در صدد جستجوی محلی در آن حدود برآمدیم.



هاید پارک لندن - دکتر گنجی و همسرش

یکی دو محل را دیدیم و پس از گردش در هاید پارک^{۲۲} تصمیم گرفتیم به هتل انزلو^{۲۳} در همان حوالی برویم. این همان مهمانخانه ایست که مهدی^{۲۴} منزل کرده و قرار است، روزی یک گینه برای هر نفر جهت اطاق و خوراک بدهیم. بعد از ظهر به اتفاق لطیفه و فیضی و پسیان به خانه دکتر میرفخرایی رفتیم و با خانمش آشنا شدیم. در آن جا محیط کاملاً ایرانی بود.

^{۲۰} دکتر انصاری از دوستان نظام وظیفه پسیان و عضو وزارت امور خارجه بود.
^{۲۱} عبدالحسین حمزوی در زمان تحصیل ما در انگلستان سرپرست دانشجویی در سفارت بود که همه ما را خوب می شناخت و بعدها سفیر ایران در مائزلی شد.

^{۲۲} Hyde Park

^{۲۳} Onslow Court Hotel, Queen s Gate s.w.7.

^{۲۴} موسی مهدی همشهری من و از دوستان دارالمعلمین ما بود که سال قبل از ما به انگلستان آمده و بعدها به خدمت شرکت ملی نفت ایران درآمد.

شد فیضی^{۱۶} را در بندر دوور^{۱۷} نگاه داشته اند ولی دکتر میر و صاحبخانه ما به تلفن پلیس جواب گفته ما و خود را معرفی کرده است. بعد از شام که به خانه برگشتیم. فیضی رسیده و در محل ما سکونت کرده بود.



دکتر گنجی و همسرش به اتفاق آقای والتر، رئیس کل بانک شاهی

جمعه ۴ اوت = ۱۳ مرداد ۱۳۲۹

امروز به جای سه نفر با فیضی که به ما ملحق شده بود، چهار نفر بودیم. قبل از همه چیز دست جمعی به بانک انگلیس رفتیم. ماسکر^{۱۸} رئیس شعبه لندن از من استقبال گرمی کرد و مرا به رئیس کل معرفی نمود. حساب باز کردم و کمی پول گرفتم. بعد با پسیان به وزارت خارجه رفتیم.

تصادفاً در عبور از دواير دولتی مراسم دیدنی تغییر کار را دیدیم و یکی دو ساعت در پارک گشتیم تا پسیان کار خود را انجام داده بود و برگشت. معلوم شد به او پول نخواهند داد.

بعد از ناهار تصادفاً پریخال^{۱۹} را در خیابان ملاقات کردیم. قرار شد دیدنی از او بکنیم. معمولاً صبح و قسمت عمده بعد از ظهر را در حدود مرکز لندن به گردش و پیاده روی و تماشای مغازه ها می گذرانیم و برای کمی استراحت به خانه برگشته و شام را در ناحیه خود صرف می کنیم. لطیفه به زحمت به غذاهای

^{۱۶} فیض اله فیض مهر (نزد ما معروف به فیضی) یکی از دو برادر کوچکتر همسر است که در آن روزها برای تحصیل با کشتی به انگلستان آمده بود و حالا در آمریکا اقامت دارد.

^{۱۷} Dover

^{۱۸} Musker

^{۱۹} رضا پریخال از هم شاگردهای من و پسیان در دارالمعلمین بود که با ما به انگلیس آمده و به ایران برگشته بود و بعد از اتمام تحصیل با یک زن انگلیسی ازدواج کرده و در خانه خود کلاس خصوصی برای آموزش انگلیسی به دانشجویان ایرانی و خارجی به راه انداخته بود.

لطیفه حال نداشت و زود خوابید و من در ساعت ۱۱ شب یادداشتهای مختصر این چند روزه را مرور کرده و به این جا رساندم.

چهارشنبه ۹ اوت = ۱۸ مرداد ۱۳۲۹

امروز یک هفته اقامت ما در لندن و در ناحیه سوئیس کاینج سر آمد. به طوری که قبلاً ترتیب داده بودیم، مهیای حرکت از این قسمت شهر شدیم. هوا بارانی بود و ما که لباس زمستانی و مخصوصاً پالتو نداشتیم، از این حیث خیلی در عذاب بودیم.



مغازه ای در یکی از خیابانهای لندن

حساب خودمان را با صاحب خانه تسویه کردیم و کوپن های جیره خود را پس گرفتیم. معلوم شد جیره تا آخر هفته ما را گرفته است. اول فیضی را با پسیان به ایستگاه فرستادم و بعد خودم با لطیفه به مهمانخانه جدید یعنی انسلوکورت^{۲۸} که در جنوب هاید پارک واقع است، رفتیم. در این مهمانخانه که قریب ۴۰۰ اتاق دارد و اتاق های آن تمام اشغال شده است، در هفته هر نفر ۷ گینه برای اطاق و تمام غذای خود می پردازد. سرویس آن بد نیست و از حیث ظاهر خیلی لوکس است. وسایل استراحت آن از قبیل آسانسور و تلفن و سایر تسهیلات مهیا است ولی تنها یک عیب دارد و آن اینکه ۹۹٪ ساکنین آن افراد مسنی هستند که سن اغلب آنها در حدود هشتاد و نود است و اغلب زنهایی هستند که قوه راه رفتن در آنها نمانده است. ولی تنها روزی چند بار لباس عوض می کنند و یا مثل دختران، خود را آرایش کرده و با استفاده از جواهر آلات فراوان با یکدیگر رقابت می کنند. تصور می کنم سن متوسط ۴۰۰ نفر ساکنین این هتل ۶۰ تا ۷۰ سال باشد و از این حیث من خیلی ناراحت هستم. ولی لطیفه قلباً از اینکه زن یا دختر جوانی نیست که احياناً مورد توجه ما قرار بگیرد، خوشحال است! حالا معلوم شده که اوقات تلخی دیشب او برای چه بود؟ او خیال می کرده که من و پسیان که از خانه دکتر میرفخرائی برگشتیم، عقب کارهایی بودیم. بعد از ظهر را در حوالی مهمانخانه گذراندیم و شب بعد از شام گردشی در هاید پارک کردیم.

یکشنبه ۶ اوت = ۱۵ مرداد ۱۳۲۹

فردا مصادف با روز تعطیل بانک ها است. از دیروز در حقیقت تعطیلی شروع شده بود. ما امروز به خانه پریخال که در ساری^{۲۵} واقع است مهمان بودیم. ایستگاه راه آهن واترلو خیلی شلوغ بود ولی ما به راحتی در هوای آفتابی و خوب به محل رفتیم. خانم جوان پریخال با گرمی تمام از ما استقبال کرد. بعداً پریخال خودش آمد. ناهار و شام و چای بسیار خوب و مفصلی به ما دادند. پریخال که فعلاً دو بچه دارد و چند سال پیش ازدواج کرده است، از هم دوره های من و پسیان است که در سال ۱۹۳۳ به لندن آمد و از همان سال در این جا ماند. فعلاً پانسیون محلی دارد و خانه متعلق به خود اوست که به کمک خانمش به قیمت ۴۵۰۰ لیره خریداری کرده و جای بسیار با صفا و راحتی دارد. کاملاً به زندگی انگلیسی وارد شده است. قرار شد فیضی را یک ماه نزد او بگذاریم تا زبان یاد بگیرد و او حاضر شد به جای ۳۰ گینه در ماه ۲۵ پوند بابت تمام لوازم زندگی و حق التعلیم او قبول کند. روی هم رفته روز بسیار خوشی در محیط گرم و فامیلی انگلیسی گذراندیم.

دوشنبه ۷ اوت = ۱۶ مرداد ۱۳۲۹

امروز صبح خانم ایران/احتشامی که با پسیان آشنائی داشت و ما را می شناخت به خانه ما آمد. روز را با خانم/احتشامی در هامستد^{۲۶} که گردشگاه بزرگی است، گذراندیم. احتشامی در محیط مذهبی خاصی بار آمده بود که هم فکری با ما نشان نمی داد.

ساعت ۳۰-۶ سدا/کوچاریان دختر ارمنی که سابقاً در بانک کار می کرد و با ما خیلی نزدیک بود به دیدن ما آمد و تا شب با ما بود. لطیفه و همه ما را به خود مشغول داشت. در نزدیکی خانه خودمان یک رستوران یونانی پیدا کردیم که غذای نیمه شرقی به ما داد. سدا/خیلی مهربان است. او درس پرستاری می خواند و از زندگی پرستاری حکایت ها برایمان گفت.

سه شنبه ۸ اوت = ۱۷ مرداد ۱۳۲۹

صبح به اتفاق پسیان و فیضی و لطیفه به دانشگاه لندن رفتیم و قسمت های مختلف را تماشا کردیم. از دانشگاه تا حدود سن پول پیاده رفتیم. پس از مراجعت به بانک در حدود ساعت ۱ به عمارت B.B.C رسیدیم. در آنجا پریخال منتظر ما بود. پس از صرف ناهار در سالن ناهار خوری B.B.C ما را به قسمت فارسی رادیو لندن که تحت ریاست وولارد^{۲۷} با اشتراک پریخال، دهقان، قره باغی، مسعود فرزاد و سایرین اداره می شود، هدایت کرد.

پس از گذراندن چند ساعتی در خیابانها و مغازه ها و هاید پارک به خانه برگشتیم. من و پسیان نزد دکتر میرفخرائی رفته و توصیه لازم را جهت اطبا متخصص گرفتیم.

^{۲۵} Surrey

^{۲۶} Hamstead

^{۲۷} Wollard

^{۲۸} Onslow Court Hotel

پنج شنبه ۱۰ اوت = ۱۹ مرداد ۱۳۲۹

از روزی که وارد لندن شده ایم پسیان آنی از ما جدا نبوده و تمام ساعات شبانه روز را به غیر از آنچه در اطاق های خودمان بودیم با هم گذرانده ایم. امروز صبح برای اولین بار او به سفارت و من و لطیفه سراخ دکتر ضیائی رفتیم. بعد از گردشی مختصر در هاید پارک با لطیفه به موزه علوم که در نزدیکی خانه ما است رفتیم. عظمت این موزه در سفر اول هرگز اینقدر در نظر من جلوه نکرده بود و از آن خاطرات بی اهمیتی داشتم. ولی امروز متوجه شدم که این ملت در چه عالمی سیر می کنند و ما کجا هستیم!



در این موزه از جمله چیزهای دیدنی نمونه انواع هواپیماها و سلاح های جنگ های هوایی از جمله بمب، فشفسه و یا طیاره انتحاری آلمانی بود که واقعا دیدن داشت.

ظهر که به مهمانخانه برگشتیم، دیدیم دکتر کشی / افشار با پسیان منتظر ما هستند. این کشی / افشار از لیسانسیه های قدیم تهران است که در ۱۹۳۳ با ما آمده بود. ولی این دفعه سه سال است که پس از مدتها تدریس در دانشکده فنی و علوم تهران به لندن آمده و در رشته ژئوفیزیک کار می کند.

بعدازظهر با کشی / افشار به قسمت های مختلف امپریال کالج سر زدیم. مشاهده از مایشگاهها و کتابخانه ها مرا به یاد دوران تحصیلی انداخت. کشی / افشار با یک دستگاه سنجش قوه ثقل که از آلمان به غنیمت به دست آمده و زیر دست ش^{۲۹} که از بزرگترین دانشمندان فیزیک انگلیسی است و چند سال در انگلستان شرقی در جستجوی نفت کار کرده و با وجود اینکه دانشگاه لندن رسماً از تهران خواسته تا اجازه بدهند کارش را تمام کند، دبیرخانه دانشگاه جواب منفی داده و فعلاً بیش از یک سال است که این بیچاره با خرج خود با قرضی که از این و آن می کند دنبال تحقیقات خود را گرفته است. واقعا شخص از دیدن این نوع رفتار دانشگاه تهران دیوانه می شود.

عصر پریخال به مهمانخانه ما آمد و تا پاسی از شب با ما بود. از کار فیضی و مخصوصاً از اینکه زبان نمی داند خیلی شکایت داشت. می گفت باید خیلی زحمت بکشد تا او را برای مدرسه حاضر کند. پریخال درباره من با صراحت تمام گفت: من سعی دارم افکارم را با خشونت و تندى بر دیگران تحميل کنم. اگر نظر

خود را کمی تعديل کنم، شاید اثر آن بیشتر باشد. دیدم حرف حسایی می زند و باید سعی کنم از این به بعد خودم را اصلاح کنم. جمعه ۱۱ اوت = ۲۰ مرداد ۱۳۲۹

صبح را مثل معمول به گردش خیابانها گذراندیم. در حدود ساعت ۱۰ پسیان از ما جدا شد که به B.B.C برود. لطیفه و من که در آن موقع در میدان ترافالگار بودیم، از فرصت استفاده کرده و به گالری ملی که مرکز بزرگترین کلکسیونهای نقاشی است رفتیم. من سابقاً اینجا را دیده بودم ولی مثل سایر مراکز این دفعه جور دیگری به نظرم آمد. متأسفانه بیش از دو ساعت نتوانستیم در آن بگذرانیم.

بعد سری به بانک انگلیس زدم. خواستم مبلغ پول نقدی که به حساب فیضی نرزم بود، در حساب موقتی بگذارم. معلوم شد که بانک پول نقد نه فقط برای حساب ایرانی من نمی گیرد بلکه به حساب موقت هم نمی تواند از من پول قبول کند. بالاخره ناچار شدم پولها را در پاکت لاک و مهر شده گذارده و به بانک بپسارم. بعدازظهر کمی استراحت کرده با لطیفه به موزه علوم طبیعی و زمین شناسی رفتیم. در ظرف دو سه ساعت توانستیم چند قسمت آن را مختصر تماشا کنیم. از جمله چیزهای تماشائی، حیوانات ماقبل تاریخ و مخصوصاً نهنگ های آن بود.

امروز را به گردش شهر گذراندیم. در بیکادلی من اصرار کردم که از باند استریت برویم. تصادفاً در آنجا پسیان یکی از رفقای هندی قدیمی دانشگاه منچستر را ملاقات کرد. هندی مزبور که بعد از چند سال به لندن آمده بود، ملاقات آنها تصادف خیلی غریبی بود.

در مراجعت یک پیژامه برای خود و مقداری اسباب بازی جهت لطیفه خریدیم. سر ناهار دیر رسیدیم و پیشخدمت مهمانخانه که تحت شرایط اخیر قوانین کارگری انگلیسی، خیلی افاده کرده و کاملاً ناراحت شده بود.

ساعت ۳۰-۴ بعدازظهر مهتدی و خانمش از منچستر وارد شدند. ما خانم مهتدی را اولین بار بود که می دیدیم. لطیفه از دیدن و ملاقات او خیلی راضی بود. چون هم صحبتی که باب دندانش بود پیدا کرده بود. بعدازظهر هوا کمی بارانی بود. بدین جهت تمام وقت را در مهمانخانه B.B.C گذراندیم.

شنبه ۱۲ اوت = ۲۱ مرداد ۱۳۲۹

صبح به تماشای قسمت قدیمی شهر لندن گذشت. تعدادی اشیاء متفرقه خریداری کردیم. بعدازظهر هوا خیلی بارانی و سرد بود و تمام وقت را در مهمانخانه گذراندیم.

یکشنبه ۱۳ اوت = ۲۲ مرداد ۱۳۲۹

ساعت ۹ صبح به اتفاق لطیفه و به اصرار پسیان به شهر هنلی^{۳۰} رفتیم. هنلی شهر بسیار زیبایی است که در ۶۶ میلی غرب لندن قرار گرفته و محلی است که پسیان یک سال را در آنجا گذرانده است. با اینکه موقع حرکت هوا چندان مساعد نبود، وارد هنلی که شدیم آفتاب خوبی در آمد و تمام روز، هوا واقعا

³⁰ Henley on Thames

²⁹ H. Shaw

خوب بود. قبل از ورود به هنلی به ردینک^{۳۱} (یک شهردانشگاهی) رفتیم و پس از کمی گردش با اتوبوس، خود را به هنلی رساندیم. فاصله بین این دو شهر به قدری با صفا بود که نهایت نداشت.



مناظر شهر هنلی و مخصوصاً چمنها و جنگلهای دو طرف رودخانه تایمز به قدری زیبا بود که ما را از خود بی خود کرده و بارها آرزوی زندگی در این محیط را کردیم. روی رودخانه تایمز صدها قایق جور واجور دیده می شد. اغلب جهانگردان آمریکائی بودند که روزهای متعدد را در این قایقها می گذراندند که منظره پل چوبی و سدهائی که برای نقل و انتقال قایقها از قسمت پائین دست به قسمت علیای رودخانه بود، خیلی مشغول کننده و تماشائی بود. سر پل چوبی یک بستنی بسیار خوب و در خود هنلی ناهار نسبتاً مطبوعی صرف کردیم که مکمل خوشی امروز ما شد. ساعت ۱۰ به مهمانخانه برگشتیم. درحالی که روز بسیار خوبی را گذرانده بودیم.

دوشنبه ۱۴ اوت = ۲۳ مرداد ۱۳۲۹

از امروز که تقریباً دو هفته از مرخصی ما در خارج از ایران می گذرد، شروع به معالجات لازم کردیم. صبح با لطیفه به مطب دکتر میرفخرائی رفته از او معرفی نامه برای معالجه و مداوای خانم گرفتیم.

ساعت ۵ بعدازظهر طبق قرار قبلی و توصیه دکتر به مطب دکتر متخصص چشم و گوش و بینی رفتیم. قبل از اینکه شروع به معاینه بکنند تاریخچه کسالت گوشم را از من به دقت پرسید و بعد گواهی های دکتر علوی را خواند و خیلی تعریف کرد و اظهار کرد که دکتر علوی باید دکتر خوبی باشد.

سپس قریب نیم ساعت گوش و حلق و بینی مرا معاینه کرد. به این نتیجه رسید که کری گوش راست من کری مکانیکی است که در اثر پاره شدن و فاسد شدن پرده گوش احداث شده و حال اینکه سنگینی گوش چپ در اثر یک اختلال عصبی بروز کرده است.

عقیده او براین بود که درباره هیچ یک از گوشهایم نمی شود کاری انجام داد. بعد از معاینه دقیق گفت: شنوائی گوش چپ در حدود ۱۰٪ از گوش عادی کمتر است و اضافه کرد که هیچ دلیلی ندارد که این گوش، سنگین تر شده باشد مگر این که در اثر کھولت به ضعف آن افزوده شده باشد. درباره گوش راست که با بودن گوش چپ که فعلاً خوب می شنود گفت: هیچ اقدامی لازم بنظر نمی رسد. در خصوص بینی گفت: با اینکه انحراف مختصری در مجرای تنفسی دیده شده هیچ احتیاجی به عمل نیست. چون با این وضع خاص، عمل جراحی بینی کمترین اثری در گوش نخواهد داشت. لوزتین مرا که معاینه کرد گفت: کاملاً عادی است.

همین که درباره عمل جدید فستریشن^{۳۲} صحبت کردم گفت: این عمل هنوز در مراحل ابتدائی است و بیش از ۱۰٪ نتیجه مطلوب نمی دهد. اما به قدری عمل دقیق و لطیفی است که اولاً جراح فقط موقعی متوسل بدان می شود که امید شنوائی دیگر از میان رفته باشد. ثانیاً عکسهایی به من نشان داد که عمل مزبور منجر به کج شدن چانه و سایر نواقص بدنی شده است. او گفت: حتی در اثر کمترین غفلت جراح متخصص، ممکن است بیمار مبتلا به فلج و یا حواس پرتی و سرگیجه دائمی بشود. خلاصه اینکه توصیه کرد به هیچوجه به فکر عمل کردن نباشم. آخر سر گفت: چنانچه تا چند سال دیگر آثار کری پیشتر شد، آن وقت ممکن است دوباره مراجعه کرده و یا سمک بگذارم. یک نسخه داد که قرار شد ۶ هفته دیگر نتیجه را به او اطلاع دهم. این شخص به قدری خوش اخلاق بود که حد نداشت. ویزیت از من سه لیره و سه شیلینگ گرفت و بعد مرا تا دم در هدایت کرد و با لطیفه خیلی مهربانی کرد. او مرا از نوشتن عنوان دکتر، جلوی اسمش بر روی چک منع کرد. خلاصه اخلاق این متخصص به قدری خوب بود که خود بهترین شفا محسوب می شد. به این ترتیب معلوم شد که کسالت گوش من اصلاح ناپذیر ولی در عین حال با اهمیت است.

امروز والتر^{۳۳} رئیس سابق بانک شاهی به من تلفن و دعوت کرد که با لطیفه روز جمعه به سراغ او برویم. شب با مهدی و خانمش و پسیان در اطاق ما از گذشته ها صحبت کردیم.

سه شنبه ۱۵ اوت = ۲۴ مرداد ۱۳۲۹

صبح از بیمارستان جهت لطیفه وقت گرفته و بعد به اتفاق خانم و پسیان به گردش در شهر پرداختیم. بعدازظهر پریخال را ملاقات کردیم. قرار بود به اتفاق او قسمتی از خریدهای مردانه خود را انجام دهیم. هوا بارانی بود ولی با وجود این مقداری خیابان گردی کردیم. پریخال معتقد بود که لوازم خود را از جایی ارزان مانند مارکس اند اسپنسر^{۳۴} و امثال آن بخریم. ولی خانم عقیده دارد که یا نباید بخریم و یا اینکه باید جنس خیلی خوب بخریم. به هر حال پس از مدتی گفتگو و مشورت یک کلاه و یک شلوار و سه پیراهن برای خود خریدم. ساعت ۷ بعدازظهر که باران زیادی می آمد به مهمانخانه مراجعت کردیم. شب را مثل

^{۳۲} عمل جراحی و سوراخ کردن پرده گوش Fenestration

^{۳۳} Walter

^{۳۴} Marks and Spencer

^{۳۱} Reading

همیشه در مهمانخانه گذرانیدیم. از معایب عمده شهر لندن این است که جاهایی برای وقت گذرانی و تفریحات شب ندارد.

چهار شنبه ۱۶ اوت = ۲۵ مرداد ۱۳۲۹

صبح زود طبق قرار قبلی به اتفاق خانم و پسیان برای تماشای مجموعه مجسمه های مومی مادام توسد^{۳۵} به موزه مخصوص رفتیم. مشاهده شخصیت های بزرگ تاریخی زنده یا مرده و قسمتهای موخشی آن که واقعاً وحشت آور بود، خیلی دیدنی و جالب بود. پس از یکی دو ساعت تماشای موزه به گردش خیابانها پرداختیم.



Madam Tussaud 1791-1850



مجسمه هنری هشتم و همسرانش در موزه مادام توسو

امروز مهمانخانه صورتحساب یک هفته مرا داد. برای ما در هفته ۱۷/۲۴ پوند خرج تراشیده بودند که به نظر من خیلی گران است. به ناچار تصمیم گرفتیم که هر چه زودتر محل مناسبتری

^{۳۵} Madame Tossed

پیدا کنیم. امروز اولین نامه ایران از حسام رسید که اول آن را با شوخی نسبت به لطیفه شروع کرده بود.

لطیفه که حالت مزاجی او کمی به عصبانیتش کمک کرده شروع به صحبت معمولی کرد و بعد در حضور پسیان متکلم وحده شد. اینقدر گفت که عصبانی شد و من خیلی ناراحت شدم به طوری که واقعاً افکار جنون آوری به من هجوم آورد. من تصور می کنم تنهائی است که بیشتر او را عصبانی می کند و نمی دانم با او چه کار کنم. هر چه کمتر با او بحث می کنم بیشتر عصبانی می شود! بعد از ناهار با عصبانیت کامل به اتفاق لطیفه به موزه آلبرت رفتیم و تمام آن را در ظرف دو سه ساعت گشتیم. پسیان امروز ما را تنها گذاشته و به سراغ دکتر میر رفته بود. مهتدی موافقت کرد که چکی بابت ریهالهایی که روی پروانه ارزی او داده بودم به من بدهد.

پنج شنبه ۱۷ اوت = ۲۶ مرداد ۱۳۲۹

قبلاً از بیمارستان رویال^{۳۶} برای ساعت ۹ صبح جهت لطیفه وقت گرفته بودیم. لذا زودتر از خواب برخاسته و در ساعت معین خود را به بیمارستان رساندیم. ساختمان بیمارستان از ساختمانهای قدیمی و پر از راهروهای تنگ و تاریک و پیچ در پیچ بود. قریب یک ساعت طول کشید تا کارهای مقدماتی انجام شد. یعنی کارت به اسم لطیفه تهیه شد. قبل از اینکه نزد دکتر بروم وزن، قد و سایر مشخصات از قبیل رادیولوژی و تجزیه های لازم انجام شد.

بعد نزد دکتر فلچر^{۳۷} طبیب واحد احیای پزشکی یا M.R.U.^{۳۸} رفتیم که مدت یک ساعت تمام سر تا پای او را معاینه کرد و بعد ما را به قسمت تجزیه خون و عکسبرداری جهت سینه و استخوانهای کتف لطیفه فرستاد. قرار شد روز سه شنبه جهت عکسبرداری برویم ولی خون را گرفتند که بعداً تجزیه کنند. بیمارستان از حیث لوکسی و ظاهر به گرد بیمارستانهای جدید و نوینادی ما نمی رسد. ولی برخلاف آنجاست که دکتر از دور یکی دو سوال می کند و چند حب به مریض می دهد.

پیش از یک ساعت معاینه بدنی طول کشید و نیم ساعت بود که سوابق مریض را تحقیق می کردند. تازه برای یک استخوان درد معمولی احتیاج به انواع عکسبرداریها و تجزیه ها دارند. از همه اینها گذشته این یک بیمارستان عمومی مجانی و مریض یک نفر مسافر خارجی بود.

بعد از ظهر پسیان به منزل دکتر میرفخرائی رفت. باران می آمد. ولی من و لطیفه بنا به دعوت تلفنی بهاء ضیائی^{۳۹} به خانه KIRALEY رفتیم. ضیائی ما را در ایستگاه ملاقات و به خانه هدایت کرد. خانم صاحبخانه که خیلی جوان و زیبا و دانمارکی

^{۳۶} Royal Hospital

^{۳۷} Dr. Fletcher

^{۳۸} Medical Rehabilitation Unit

^{۳۹} بهاء ضیائی برادر کوچک حسام ضیائی بود که در انگلستان تحصیل می کرد.

گرم گرفته بود. ساعت ۴ به قصد فوکستون^{۲۲} حرکت کردیم. ولی متأسفانه هوا بارانی و نا مساعد بود. جای را در آنجا صرف کرده و پس از تماشای دریا و اطراف شهر ساعت ۳۰-۶ با ترن به طرف لندن حرکت کردیم. امروز از روزهای خوش توقف ما در انگلیس محسوب می شود.

شنبه ۱۹ اوت = ۲۸ مرداد ۱۳۲۹

صبح به اتفاق پسیان و لطیفه به بانک رفتیم. چون هوا خوب بود. از فرصت استفاده کرده به داخل و بالای بنای مانیمنت^{۲۳} که نزدیک بانک واقع است، رفته و منظره خوبی از شهر لندن به دست آوردیم. این برج ۳۱۱ پله دارد و یکی از مرتفع ترین بناهای لندن است. در مراجعت مقداری در خیابانها گشته دو عدد کراوات خریدیم. بعد از ظهر پسیان به اتفاق آدمیت^{۲۴} به بورنموت^{۲۵} رفت.

من و لطیفه با خانم مهتدی و مهتدی به کلیسای معروف وست مینستر^{۲۶} و عمارات دولتی اطراف آن رفتیم و بعد تمام ساحل رودخانه تایمز^{۲۷} را به دقت تماشا کردیم.



ساختمان پارلمان انگلیس - ساعت بیگ بن - رودخانه تایمز

یکشنبه ۲۰ اوت = ۲۹ مرداد ۱۳۲۹

پسیان دیروز به اتفاق آدمیت به خارج لندن رفته بود. صبح فیضی به شهر آمد و به اتفاق همدیگر و لطیفه برای دیدن بناغ کشاورزی کیو^{۲۸} رفتیم. هوا بسیار خوب و باغ کیو واقعاً دیدنی بود. ولی متأسفانه از طرفی ذهن لطیفه راجع به باغ قبلاً مشوب شده بود و از طرف دیگر ما مجبور بودیم برای ناهار به شهر برگردیم. حال اینکه کلیه گلخانه‌ها و موزه‌ها تازه ساعت ۱ بعد از ظهر باز می شد. معذراً آنچه توانستیم دیدیم و چند عکس هم گرفتیم. بعد از صرف ناهار بلافاصله به موزه بریتانیا رفتیم و دو قسمت مصر و کلدان را توانستیم ببینیم.

ظاهراً قسمت عمده از موزه بریتانی هنوز بعد از جنگ مرتب نشده ولی این دو قسمت دیدنی و خیلی جالب توجه است. مخصوصاً آثار تمدن مصر حیرت آور است.

^{۲۲} Folkstone

^{۲۳} Monument

^{۲۴} آدمیت از کارمندان ارشد وزارت امور خارجه و دوست پسیان بود.

^{۲۵} Bournemouth

^{۲۶} Westminster Abbey

^{۲۷} Thames

^{۲۸} Kew Garden

بود، در محیط بسیار گرمی که کمتر در میان انگلیسی ها دیده می شد از ما پذیرائی کرد.

علاوه بر ضیائیان، سدا کوچاریان هم آنجا بود و به پیشنهاد ضیائیان کمی مشروب خورد. من و لطیفه و سدا به گردش رفتیم و در هوای لطیف بعد از باران میان کوچه‌های با صفا و چمنهای این ناحیه گشتیم. در مراجعت زن صاحبخانه جهت خرید مشروب عازم کوچه بود. شوهرش با دختری که رفیق سدا بود، به خانه آمد و طولی نکشید که کله ها گرم شد و رقص شروع گردید.

جمعه ۱۸ اوت = ۲۷ مرداد ۱۳۲۹

ساعت ۱۱-۱۵ صبح طبق قرار قبلی از ایستگاه چارینگ کراس^{۲۰} عازم آشفورد^{۲۱} شدیم و ساعت ۳۹-۱۱ به آنجا رسیدیم. آقای والتر رئیس سابق بانک که از ما دعوت کرده بود. با قیافه شادی به استقبال ما آمد و ما را با ماشین خود به منزل برد.



منزل آقای والتر، رئیس بانک شاهی

مسکن والتر واقعاً جای دیدنی بود. از حیث منظره در روی یک تپه و یا دامنه‌ای که سابقاً ساحل دریا بوده قرار داشت و قریب بیست میل چشم انداز با صفا زیر پا داشت که در پشت آن دریای مانشی قرار گرفته بود. خود خانه بر خلاف تمام مساکن انگلیسی با روح و سفید بود و پنجره های بزرگ آن که رو به دریا باز می شد. حالت مخصوصی به آن می داد. کلیه اثاثیه خانه به غیر از چند صندلی قدیمی متعلق به ایران بود و مخصوصاً قالیچه های نفیس و شاهکارهای مینیاتوری و قلمکار اصفهان زینت اطاقها شده بود. والتر زمین این منزل را فقط به ۹۰۰۰ پوند خریده بود. ولی این مبلغ به قدری در نظرش زیاد بود که می گفت: از اظهار آن خجالت می کشد! در این منزل که تا نزدیکترین آبادی کوچک دو میل فاصله دارد. فقط والتر و زنش و یک کلفت زندگی می کنند. کلفت آنها ناهار خوبی تهیه کرده بود. بعد از ناهار مرا به باغ هدایت کرد و با شوق و ذوق مخصوصی قسمت های مختلف باغ را به من نشان داد. چند عدد خیار ایرانی برایم چید که با مقداری تخم مرغ با خود به شهر آوردیم. همسر والتر خانم خیلی مهربانی است و با لطیفه خیلی

^{۲۰} Charring Cross

^{۲۱} Ashford

ساعت ۶ که موزه بسته شد فیضی به خانه خود رفت و ما به مهمانخانه مراجعت کردیم. پسیان که در آخر شب از کنار دریا مراجعت کرد، معلوم بود که روز خوبی گذرانده است.

دوشنبه ۲۱ اوت = ۳۰ مرداد ۱۳۲۹

لطیفه حال نداشت و در خانه استراحت کرد. برای اولین بار بعد از بیست روز اقامت در لندن صبح من بدون لطیفه از خانه بیرون رفتم. یک بارانی و یک ژاکت برای خودم خریدم. در خیابان مهندس پرخیده^{۲۱} را ملاقات کردم. بعد با پسیان به جای کتابخانه که قبلاً قرار بود برویم، یک سالن بیلارد پیدا کرده و نیم ساعتی پس از سالها بازی کردیم.

بعد از ظهر آدمیت که از رفقای نزدیک پسیان متصدی امور کنسولگری ایران است، ما را با ماشین خود به ویمبلدن^{۵۰} برد و به راهنمایی خانم دانمارکی که چند روز قبل ملاقات کردیم، یک آپارتمان اجاره در آن حدود دیدیم. ولی با وجودی که خیلی خوب میله شده بود به علت گرانی و دوری مورد توجه واقع نشد. بعد از ظهر با پسیان و خانم قسمتی از خیابانهای اطراف خودمان را بازدید و گردش کردیم. قریب ده و پانزده کفاشی رفتیم ولی نتوانستیم کفش باب ذوق و اندازه خانم پیدا کنیم. امروز آقای علم خزیمه^{۵۱} که دیروز از سوئیس وارد شده بود، در نزدیکی مهمانخانه ما سکونت کرد. شب را با مهدی و خانمش و پسیان در هتل گذراندیم.

سه شنبه ۲۲ اوت = ۳۱ مرداد ۱۳۲۹

طبق قرار قبلی ساعت ۳۰-۱۰ با لطیفه به مریضخانه رفتیم. یک عکس از ریه و دو تا از ناحیه لگن خاصره برداشته و چندین مرتبه عکاسی را تجدید کردند. بالاخره عکسهای قابل قبولی تهیه نمودند.

ساعت ۳۰-۱۱ با لطیفه خیابانها را گشته و بدون اینکه کفش یا لباسی باب طبع او پیدا کنیم به مهمانخانه آمدیم. بعد از ظهر به اتفاق علم خان خزیمه و لطیفه به مغازه معروف هارودز^{۵۲} رفتیم و بالاخره موفق شدیم یک جفت کفش برای لطیفه خریداری کنیم.

چهارشنبه ۲۳ اوت = ۱ شهریور ۱۳۲۹

ساعت ۱۵-۱۰ صبح طبق قرار قبلی به ملاقات کلینوردوایت^{۵۳} که از متخصصین بزرگ امراض زنانه و استاد دانشگاه لندن است رفتیم. او که مثل دکتر مریضخانه تحقیقات مفصلی درباره وضع لطیفه کرد، کلیه اوراق و مدارک بهداشتی که همراه آورده بودیم به دقت یادداشت کرد. چون عکسهائی که از رحم گرفته بودیم همراه نداشتیم، لازم دانست قبل از همه چیز یک عکس دقیق تهیه کنیم تا اطمینان حاصل نماید که لوله های

^{۲۱} مهندس عباس پرخیده از سری اولین تحصیل کرده های شرکت نفت و از رؤسای ارشد آن شرکت بود.

^{۵۰} Wimbledon

^{۵۱} علم خزیمه برادر سناتور خزیمه علم و فرزند حسام الدوله از بزرگان خاندان علم در بیرجند بود که مدتها نماینده بیرجند در مجلس شورا بود.

^{۵۲} Harrods

^{۵۳} Clinord White 31 Weymouth St. W.I.

رحم باز است یا نه. ضمناً گفت: در صورت مسدود بودن لوله ها عمل خطرناک و غیر مفید خواهد بود. از شنیدن این خبر لطیفه به کلی روحیه خود را باخت و در مراجعت در خیابان گریه را سر داد. بعد از ظهر با علم خان به اصرار، لطیفه را بیرون بردیم و کمی خیابان گردی کردیم.

شب به اتفاق هم برای مشاهده نمایش های روی یخ^{۵۴} و کاخ هامر اسمیت^{۵۵} که محل بازیهای روی یخ است رفتیم که واقعا دیدنی بود.

پنجشنبه ۲۴ اوت = ۲ شهریور ۱۳۲۹

صبح به اتفاق لطیفه به مریضخانه رفتیم. دکتر دفعه گذشته پس از معاینه عکسهای متعدد که از ریه و استخوانهای خانم تهیه شده بود، به ما اطمینان داد که هیچ عیبی در وجود خانم نمی بیند اما علاوه کرد که کسالتهای جزئی ممکن است نتیجه ناخوشیهای دیگر باشد. قرار شد دستور کلی به دکتر میر بدهد.

بعد از ظهر به قصد ملاقات دکتر میر خارج شدیم. قبلاً لطیفه چند تکه لباس خرید و بعد دکتر را ملاقات کردیم. او جریان نامه متخصص مامائی را به ما اطلاع داد و گفت: محض اطمینان و شروع معالجه، بهتر است عکس بگیریم. شب با ضیائیان و صاحبخانه او و سدا و رفیقش و خانم روت و شوهرش به کاباره هامر اسمیت رفتیم. بد نگذشت. اما لطیفه خیلی غمناک و متفکر بود.

جمعه ۲۵ اوت = ۳ شهریور ۱۳۲۹

صبح به اتفاق خانم و پسیان و سدا بیرون رفتیم. بعد من و



^{۵۴} Icecapades of 1950

^{۵۵} Hammersmith Palais

پسیان برای بازی پیلارد ساعتی جدا شدیم تا سدا و خانم لباس انتخاب کنند.

بعد از ظهر فیضی نزد ما بود. پس از اندکی خیابان گردی و تماشای پارک معروف هاید پارک به خانه برگشته و در حدود ۱۰ نامه به ایران نوشتم. لطیفه همانجور کسل به نظرمی رسید و من هر چه سعی می کنم او را از جاده تفکر و غصه خوردن بی خود منحرف سازم، نتیجه نمی بخشد.

شنبه ۲۶ اوت = ۴ شهریور ۱۳۲۹

صبح زود به بانک رفته و پول نقد کردم. ساعت ۱۰-۳۰ برای دیدن پارلمان انگلیسی رفتیم و قریب یک ساعت یک راهنمای رسمی ما را به قسمت های مختلف هدایت می کرد. واقعاً ساختمان مجلس عوام و مخصوصاً گالری سنتی که از بناهای هفت هشت قرن قبل بود دیدنی است. از همه مهمتر تشریفات است که تا کنون در پارلمان رعایت می کنند و بقیه آثار مربوط به چندین قرن قبل است. ظاهراً از یکی دو ماه دیگر ساختمان جدید مجلس عوام مهیا خواهد شد. بعد از ظهر را در خانه گذراندیم و شب با لطیفه کمی خیابانهای اطراف را گشتیم.

یکشنبه ۲۷ اوت = ۵ شهریور ۱۳۲۹

صبح فیضی و ضیائیان و دوست دانمارکی او به مهمانخانه ما آمدند و دست جمعی به قصد برایتون حرکت کردیم. در ایستگاه ویکتوریا قریب هزار نفر جلو گیشه به صف ایستاده بودند و ما پشت سر آنها قرار گرفته و بلیط گرفتیم. برای هر شش نفر من پول بلیط دادم ولی خوشبختانه هر یک بیش از ۷ شیلینگ نبود! ساعت ۱۱-۳۰ حرکت کرده و در حدود ۱-۳۰ به مقصد رسیدیم و قبل از ورود به لب دریا ناهار خوردیم. بعد سه چهار ساعت در اسکله های برایتون گشته و از مناظر با صفای دریا و این شهر قشنگ استفاده کردیم. برای من تجدید خاطرات کریسمس ۱۹۳۳ بود که به همراهی سیاهیوش و مجیدیان^{۵۶} و همایون^{۵۷} به این شهر آمده بودیم.



برای لطیفه و فیضی که برای اولین بار یک کنار دریای حسایی می دیدند، خیلی جالب بود. جای عصر را صرف کرده و پس از یکی دو ساعت گردش، مجدداً عازم حرکت بودیم که بهاء ضیائیان ما را به قهوه خانه ای برد و قهوه درجه یک با خامه و میوه و لیموناد که هر فنجان آن ۴ شیلینگ می ارزید سفارش داد. خیلی به او نصیحت کردم که دست از ولخرجی بردارد. ولی تصور نمی کنم رفقای مؤنث و مخصوصاً همین خانم او را راحت بگذارند. خلاصه ساعت ۸-۳۰ پس از گذراندن شش ساعت در هوای خوب و صاف برایتون به لندن برگشته و ساعت ۱۰ وارد ایستگاه ویکتوریا شدیم.

امروز خیلی خوش گذشت. با چند تکه یادگاری که خریدیم، امروز پریم ۵ لیره تمام شد که با وضع ما خیلی منافات دارد. علت آن هم این بود که شش نفر بودیم!

دوشنبه ۲۸ اوت = ۶ شهریور ۱۳۲۹

ساعت ۱-۳۰ بعد از ظهر طبق قرار قبلی دکتر میرفخرائی را ملاقات کرده به اتفاق همدیگر به بیمارستان دانشگاه لندن رفتیم. در آنجا یک استاد دانشگاه لندن و متخصص امراض زنان حاضر بود که از لطیفه عکسبرداری کند. جریان عکس نیم ساعتی طول کشید. بعد دکتر میرفخرائی و خود دکتر متخصص آمده هر یک با لحنی به من فهماندند که نتیجه عکس برداری وضع امیدبخشی را نشان نمی دهد و استاد درباره حقیقت امر با من صحبت کرد. لطیفه خودش از مقایسه عکس جدید با عکسهای ایران بی به باطن مطلب برده بود. بدین جهت باز گریه را سر داد من هر چقدر توانستم، او را دلداری دادم ولی گویا نتیجه نداشت. بعد از مریضخانه به انجمن مردم شناسی رفتم تا از پرفسور فلور^{۵۸} سراغی بگیرم. معلوم شد کلیه رفقای نزدیک او مرده اند و خودش چندی قبل حادثه ای داشته و فعلاً در نقطه نا معلومی مشغول استراحت است. چون حال لطیفه خیلی بد بود او را کشان کشان به محوطه موزه بریتانی رساندم. بعد از مدتی مذاکره و صحبت وارد موزه شدیم و قسمتی را که قبلاً ندیده بودیم بازدید کردیم. شب بسیار ناراحتی را گذراندیم.



نمای قسمتی از موزه معروف بریتانیا

^{۵۸} پروفیسور فلور H.J. Fleure استاد من در دانشگاه منچستر و از جغرافیادانان و مردم شناسان شهر زمان خود که سالها پیش از این درگذشته است.

^{۵۶} احمد مجیدیان از جمله محصلین اعزامی بود که تحصیل اقتصاد کرد و در بانک ملی ایران خدمت می کرد و مدتی مدیر کل بانک ملی بود.

^{۵۷} مصطفی همایون هم درس و هم دوره مجیدیان بود و مانند او وارد خدمت بانک ملی شد ولی بعد از چندی شرکت بزرگ میلارد را راه انداخته و کارخانه دار شد.

منچستر تماس تلفنی پیدا کرده و قرار گذاریم به خانه او وارد شویم.

پنجشنبه ۳۱ اوت ۱۹۵۰ = ۹ شهریور ۱۳۲۹
پس از یک ماه اولین نامه میرحسینی که حاوی اطلاعاتی درباره بانک و تهران بود، رسید. صبح زود خانم/افسری به سراغ ما آمد و از طرفی فیضی که پس فردا عازم کنار دریا است، به شهر آمد. سرم به قدری شلوغ شد که کار ویزای فرانسه خود را به *امیر علم خان* واگذار کردم.
صبح مستقیماً به هولبورن^{۶۲} رفته و اول برای خانم/افسری از بانک پول گرفتیم. بعد جهت فیضی از گامیج^{۶۳} ژاکت و جهت خودمان جامه دانی خریدیم. افسری ناهار با ما بود و بعد از ظهر من را وادار کرد که جهت او بارانی بخرم. خلاصه امروز تمام وقت ما مثل دیروز صرف این خانم شد و نمی دانم چه نوع تربیتی داریم که در این مملکتی که چشم چشم را نمی شناسد دو روز وقت و مقداری پول خود را صرف کسی می کنیم که تا کنون ندیده ایم و شاید در آتیه او دیگر ما را نبیند. ساعت ۳-۶ هر طوری بود *هما/افسری* را فرستادم. حال *لطیفه* خیلی این دو سه روزه گرفته است و هر چه سعی می کنم موفق نمی شوم او را سر حال بیاورم. امروز معلوم شد که ویزای فرانسه ما به آسانی تحصیل نخواهد شد. تصمیم گرفتیم جهت یکشنبه ۱۵ اکتبر جاس در طیاره تهران رزرو کنیم. از امروز در مهمانخانه از اطاق ۱۰۴ به ۲۲۱ منتقل شدیم.



^{۶۲} از محلات لندن Holborn
^{۶۳} از فروشگاههای بزرگ لندن Gamages

سه شنبه ۲۹ اوت = ۷ شهریور ۱۳۲۹
امروز تلگرافی از *کلنل امیر پرویزی* شوهر خواهر *بصیر پور*^{۵۱} رسید که بچه‌هایی از تهران می‌رسند. خواهش کرده بود آنها را ملاقات کنم. قبل از ظهر با *پسیان* در خصوص مسافرت منچستر مطالعاتی کردیم. عصر به اتفاق *لطیفه* به سینما رفته و فیلم *بسیار عالی* و *خنده داری* را با شرکت *باب هوپ* (Bob Hope) کمترین مشهور آمریکایی دیدیم.
بعد از شام برای اینکه تا موقع ورود هواپیما از ایران وقت را گذرانده باشیم، به هیودروم که فولی برژه پاریس را نشان می‌داد، رفتیم. نمایش بسیار جالب و دیدنی بود که از دیدن آن واقعا لذت بردیم. مخصوصاً وضع سن آن خیلی دیدنی بود.
ساعت ۳-۱۱ به ایستگاه B.O.A.C. رفتیم. در آنجا آقای رضوی و مسعود فرزاد^{۶۰} را ملاقات کردم و مدتی با یکدیگر گرم صحبت بودیم. مخصوصاً از معاشرت *فرزاد* خیلی استفاده کردم. در حدود نصف شب مسافرین آمدند. اول *امیر بیرجندی*^{۶۱} را که عازم آمریکا بود، بعد معلوم شد دختر *سرهنگ امیر پرویز* را از فرودگاه به مدرسه برده‌اند و برای پسرش، یک نفر از طرف یک شرکت انگلیسی انتظار می‌کشید. جناب *سرهنگ* ظاهراً دو سه نفر را به زحمت انداخته بود. به هر حال چون اطاقی جهت دو نفر گرفته بودیم از *دوشیزه هما/افسری* فرد که غریب بود و با *پرویز امیر پرویزی* وارد شده بود، دعوت کردیم که شب را در اطاق او بگذارند و خلاصه ساعت دو صبح خوابیدیم.

چهارشنبه ۳۰ اوت = ۸ شهریور ۱۳۲۹
امروز تمام صبح و عصر ما، صرف بچه‌های تازه وارد شد. صبح *پسر امیر پرویزی* را به پنگاه راهنمایی هدایت کرده که او را از آنجا به مدرسه برسانند. از آنجا به B.O.A.C. رفتیم. چون خانم/افسری یک جامه دان داشته که علیحده فرستاده و ظاهراً از تهران حمل نشده است. مدت مدیدی با فرودگاه تماس تلفنی داشتیم. ولی نتیجه نگرفتیم. واقعاً دلم به حال این دختر می‌سوزد. چون اولین دختری است که در سن ۱۹ سالگی به خارج سفر می‌کند. به قدری ساده است که بارنامه یا شماره چمدان خود را نمی‌داند. خلاصه ناهار نزد ما ماند. عصر یک خانم انگلیسی که از تهران معرفی شده بود، او را نزد خود برد. بعد از ظهر با *پسیان* خارج شده *بلیط اتوبوس* منچستر گرفتیم و درباره حرکت خود به اروپا مطالعاتی کردیم.
شب قزوینی در خانه ما مهمان بود. بعد از مدتها با *مهتدی* و خانمش و آقای قزوینی بازی کردیم. امروز تازه کشف کردم که مهمانخانه ما اطاق بازی مخصوصی دارد که پیر زنها در آنجا مرتب *بریج* بازی می‌کنند! امروز با صاحبخانه سابق خود در

^{۵۱} بصیر پور از خانواده مهم تبریزی و هم دوره نظام و طیفه من بود.
^{۶۰} نویسنده بزرگ و از شخصیتهای دانشگاهی بود که در B.B.C کار می‌کرد.
^{۶۱} از فرهیختگان مدرسه آمریکائی که مدتی معاون وزارت معارف و رئیس اولین دانشگاه آزاد ایران در مامازان بود.